



قیام ایران

QYAM IRAN
N° 125
4 Frs

زیر نظر شورای نویسندگان

وابسته بکلیه گروه‌های ایران دوست و آزادخواه غیر وابسته که بمبارزه علیه فاشیسم مذهبی حاکم در ایران برخاسته‌اند

پیوند

قیام ایران ونهضت

خوشوقتیم که می‌توانیم تحول تازه‌ای را در اندیشه و قیام ایران به اطلاع خوانندگان گرامی برسانیم. ما، اینک به مرحله نهایی مبارزه با گذارنده ایم و در این مرحله، اتفاق و اتصال کامل و بی‌خدشه همه نیروهای ملی، به نحوی که از هدر رفتن حتی کوچکترین جزئی از انرژی‌ها، اجتناب شود، حاصل اهمیت است. بر اساس این ضرورت، شورای نویسندگان "قیام ایران" و شورای نویسندگان "نهضت" که، از آغاز انتشار این دو نشریه، دقیقاً در یک راه و یک جهت و با آرزوی وحدت و اتحاد استوار با کمیته ملی در ایران پیوسته‌اند، از جنبش پیش‌درزمینه، پیوسته کردن کوشش‌های خود، به گفتگو پرداخته بودند.

جمله گفتگوها، این شد که در این مقطع حساس زمانی، مصالحت مبارزه مقدسی که در پیش است، اقتضای کند که دو گروه، برای نیل سریع‌تر به مقصد، بپلوی بپلوی دست در دست یکدیگر حرکت کنند. در نتیجه دربار پیوند دوشهریه، و در واقع افزوده شدن یکی از دوشهریه بردگی - که شامل مباحث و مقالات و تفسیرها و خبرهای هر دو باشد - اتفاق نظر حاصل شد.

یادآوری به خوانندگان

شماره آینده ما، که حاصل پیوند "قیام ایران" و "نهضت" خواهد بود، با قطع جدید در هفته سوم آبان ماه ۱۳۶۴ منتشر خواهد شد. از مشترکین محترم خود تقاضا داریم در صورتیکه، پس از تغییر تحول جدید، اتفاقاً، در وصول نشریه تا خبر یا بی‌نظمی ملاحظه نمایند، مراتب را بلافاصله به ما اعلام دارند.

از: فواد روحانی

آئین میتراگرایی

قسمت ششم

ما ماضی این بشت را زیر چرخه عنوان از قطعات مختلف سرود استخراج می‌کنیم و به ترتیب شرح می‌دهیم.
مقام میترا:

اهورا مزدا می‌گوید آنگاه که من مهر را آفریدم اورا مانند خود در خورستانش و نیایش آفریدم.
جلوه‌گاه میترا:

پهنای زمین جلوه‌گاه اواست، آفریدگار (اهورا-مزدا) آرا نگاه مهر را در بالای کوه بلند و درختان قرار داد یعنی آنجا که نه شب است نه تاریکی و نه باد سرد و گرم، نه ناخوشی، نه آتیش، نه آبریز، از سر آن کوه (البرز) مهرنخیزد از آنجا است که مهر سراسر جهان را می‌نگرد. آن ایزد توانای مینوی پیش از بر آمدن خورشید تیز اسب بر زبرکوه (البرز) بر می‌آید.

نقش میترا:

مهر ایزد پاسبان عهد و میثاق است - عهد و میثاق با هر که بسته شود درست است خواه با مزدا پرست خواه با بی‌سرو دین دروغین - کسی که میمان نکند و مهر را بیازارد به گناه بزرگ آلوده شود - مهره‌ها را به پای استاده پاسبان دلیر و بیدار است، هیچگاه به خواب نرفته، زنده دل و

بقیه در صفحه ۷

احتمالاً می‌خواهد دریافت. ضمناً تریبون آزاد نشریه جدید، محلی برای درج نظرات همه افراد و گروه‌های موافق و مخالف خواهد بود.

در پایان متذکر می‌شویم که به مناسبت تدارک این تبدیلیات و تحول به نحوی شایسته، شماره آینده قیام ایران، در تاریخ جمعه ۱۳ آبان ۱۳۶۴ منتشر خواهد شد و نشریه تازه، در موعد انتشار شماره بعدی ما، به دست خوانندگان محترم خواهد رسید. طبیعی است که مطالب دنباله‌دار کنونی ما را در نشریه جدید خواهیم خواند.

از: ج. مکنان

بی‌نهایت وقاحت

عظمت و اهمیت وقاحت آخوندهای حاکم بر ایران، با هیچ مقیاسی قابل اندازه‌گیری نیست. آیت‌الله حسینعلی منتظری امید آینده مستغفان عالم، اخیراً گفت: "ما نباید از انتقاد بترسیم و باید راه را برای انتقاد باز بگذاریم".

میرحسین موسوی نخست‌وزیر جمهوری اسلامی از این هم جلوتر رفت و گفت: "ما بارها از مطبوعات خواستیم که با انتقاد را بگشایند و بیسه آنها گفته‌ایم که دولت کاملاً" برای تحمل انتقاد آماده است چون اگر انتقاد دنیا شد به سوی خودکامی و فساد خواهیم رفت". البته مردم ایران به حرف‌ها می‌خندند. مردم می‌دانند که شیخ منتظری و موسوی خامنه‌ای و عروک‌های دیگری که گاهی بر حسب مقتضیات چنین سخنانی بر زبان می‌آورند، خودشان به یک کلمه از آنچه می‌گویند عقیده ندارند.

بقیه در صفحه ۲

بنامه‌ای از تهران

غمه برای خارگ

هفته گذشته نامه‌ای از یکی از پزشکان سرشناس تهران به دفتر اروپائی رادیو ایران رسید که نویسنده، درباره یکی از سرنامه‌های رادیو ایران - راجع به بیمارانی که جزیره خارگ - اظهار نظر کرده است.

ما عین نامه ایشان را به احترام آزادی عقیده درج می‌کنیم و یادآوری می‌نمائیم که در برنامه مورد بحث، بمنظور اطلاع ملایم ایران، جزئیات خرابی‌های بیمارستان خارگ و میزان خسارات وارده بر تاسیسات نفتی - که حکومت ملایان سعی در پنهان کردن آن دارد - مورد بررسی قرار گرفته بود.

بقیه در صفحه ۲

امام و تلخی واقعیت‌ها

است، تعدد محض را که پذیرفتی، مشیخ را هم باید بدان بیداری. اما در کنار این قضا، ظاهراً کوتاه مدتی است که امام خسود دریافتی است: برور ایام از هیبت نفس‌گیر او کاسته می‌شود و جرح اما متشر به هنجار نمی‌چرخد.

زمانی بود که به آسان می‌نوشتید یک جرعه آب، زبان‌های دراز را قیچی می‌کرد. "آیت‌اللهی" را که در سلسله مراتب آخوندی بارها و بارها برای او پیشی داشت به اشاره‌های بزمین می‌گویی و نقش را می‌بندی. بار غاردها ساله را بی‌آنکه ذره‌ای روی کمرش داشته‌چساک زدن‌ها و جاده‌رانی‌های اوصاف کند، به جوخی اعدام می‌سپرد. حالا چه رسد به جوجه مدعیانی مانند رجوی که در گرما گرم تاختن، وجود عاریتی خسود را فرا موثر کردند و طبعاً "بسه تلنگری به قمر لجنزار پرتاب شدند.

بقیه در صفحه ۳

از: ایرج محسنی

مروری در تاریخ

انقلاب مشروطیت ایران

آخرین قسمت

شاه در باغشاه

رفتن محمدعلی شاه به باغشاه، با صحنه سازی غربیسی همراه بود.

صبح روز پنجشنبه ۱۴ خرداد ۱۲۸۷، ناگهان غوغای غوغایی از مرکز شهر برخاست. یک دسته از سربازان سیلاخوری، فریاد کشان و نعره زنان به خیابان‌ها ریختند و آواز "بگورو ببند" راه انداختند. به هر کسی که رسیدند مشروب و سیساختن کردند. گاه شیرهایی به هوا شلیک میکردند. بیشت سرنها دوفوج قزاق سوار، با یک عراده توپ در جهت مجلس شورای ملی براه افتادند. همان موقع یک تیب قزاق پیاده میدان توپخانه را اشغال کرد.

این سروصداها و جنبش‌های غیرعادی همه ژان و وحشت انداخت بطوریکه دکان‌ها بسته و مدارس تعطیل شد و مردم به طرف خانه‌های خود می‌دویدند.

در گرما گرم این آشفتگی، شاه نشسته در کالسه شاسه سلطنتی از کاخ بیرون آمد. لب‌خوف و شاپال، شمشیر بدست و طرف کالسه می‌ناختند و قزاق‌های سوار در جلو و عقب کالسه حرکت می‌کردند.

شاه به این ترتیب به قزاقخانه رفت و از آنجا به باغشاه روانه شد. آن دسته از قزاق‌هایی که به طرف بیمارستان رفته بودند، از جلوی مجلس گذشتند و حملی نکردند. کم‌کم آرامشی پدید آمد و سربازان و درباریان هرجا بودند، دسته دسته به طرف باغشاه رفتند.

همان روز قورخانه‌ها و آزار جنگ به باغشاه برده شد. و سیم‌های تلگراف را قطع کردند که خبری به شهرستانها نرسد.

بقیه در صفحه ۴



تجدید صفحه ۱

بی نهایت وقاحت

هنر بزرگ این دارو دسته وقاحت است. در دروغ گوئی است. از نظر آنجا دروغ گفتن حدود مرزی ندارد. گوبلز وزیر تبلیغات آلمان هینلری که عقیده داشت دروغ های بزرگ را مردم آمان نترسند و می کنند و موثرترین تبلیغات آنست که بر دروغ های بزرگ استوار باشد. در هنر دروغ گوئی و دروغ برداری طفل ایجاد خوان مکتب آخوندها نیز محسوب نمیشود. گوبلز با همه شهوثر در برجم بافتن دروغ، کجا جرات داشت مانع حجت الاسلام رفسنجانی سینه اش را جلو بدهد و در حالیکه به لوله مسلسل تکیه کرده است ادعا کند انتخابات ریاست جمهوری در ایران از انتخابات آمریکا و انگلیس و فرانسه آزاد تر بوده است.

در انتخابات شرکت کرده اند و از این چهار ده میلیون، دو ا زده میلیون به حجت الاسلام خامنه ای رای داده اند پس انتخابات در جمهوری اسلامی مردمی ترین و صحیح ترین و سالم ترین انتخابات روی زمین محسوب می شود!

ایکاشه رفسنجانی برای لجن مال کردن سیستم انتخاباتی در آمریکا و اروپا، روی جنبه های دیگری انگشت میگذاشت چون تصادفاً "آمار رای دهندگان و نسبت آراء" از دلایل با رز آرای انتخابات در کشورهای دمکراسی است.

در کشورهای که شیخ رفسنجانی اشاره می کند حتی حساب یک رای هم روشن است. در این کشورها هرگز اتفاق نمی افتد که یک کاندیدا با خود و گاه خود هشت درصد مجموع آراء حائز اکثریت شود. در اغلب موارد کاندیداها با اختلاف ناچیزی برنده یا بازنده میشوند و کاندیدای شکست خورده معمولاً "اولین کسی است که پیروزی رقیب خود را برسمیست می شناسد، بها و تبریک میگوید چون در صحت جریان انتخابات برای هیچکس ذره ای تردید وجود ندارد.

در کشورهای که شیخ رفسنجانی اشاره می کند انتخابات چیزی با لاتر از دولت و اقتدار دولت است. اگر غیر از این بود و دولتی که انتخابات را انجام میدهد قاصر بود مستقیم یا غیر مستقیم کمترین اعمال نفوذی در انتخابات

بکند، همانند جاهای دیگر همیشه کاندیدای دولتی با خود چند درصد آراء پیروز میشود و هرگز حکومت از این حزب به آن حزب انتقال نمی یافت.

در دنیا ی سیاست دروغ گفتن سابقه دیرینه دارد. در ونگسو و ریاکار در میان اهل سیاست فراوان دیده شده است و حتی بعضی از مشاهیر دروغ های سیاسی را تا حدی مباح دانسته اند ولی شگفتی آور اینست که زعممای جمهوری اسلامی، در خطبه های نماز جمعه دروغ گفتن را جایز می شمارند. آنها به عنوان امام جماعت، و خود میگیرند و به نماز می ایستند و دروغ های را که می خواهند ببا فندبا لفظ "بسم الله الرحمن الرحیم" آغاز می کنند.

رفسنجانی و منتظری و خمینی و خامنه ای و امثال آنها از آزادی انتخابات و آزادی مطبوعات چه می فهمند؟

در آمریکا که آقای خمینی آن را شیطان بزرگ میخواند، رئیس جمهوری، مقتدر، ریچارد نیکسون، وادار شد با چشم گریان از مقام ریاست جمهوری استعفا کند. زیرا تنی چند از طرفایان وی در جریان انتخابات ریاست جمهوری با نصب و سایل استراق سمع در ساختمان وارتگیت به مذاکرات حزب رقیب گوش کرده بودند. در فائون "شیطان بزرگ" چنین عملی یک جنایت نابخشودنی محسوب میشود و حال آنکه در حکومت الهی آقای خمینی، حتی دارو دسته مفلوک نهضت آزادی که بارها و بارها نسبت به رژیم آنها رچاگری کرده اند، وقتی برای یک سخنرانی معمولی

آن هم به مناسبت بیست و نهم انقلاب اسلامی - دورهم جمع میشوند، چاقو کشان و چاقو داران رژیم، روز روشن از دیوار ساختمان بالا میروند و آن چهار نفر شمشیر شکسته ای را که در آنجا گرد آمده اند، شل و پیل میکنند و بساط شان را به هم می ریزند و فاشانه بازیگرند.

داستان "و ارتگیت" به وسیله دوروزنا مه نویس افشا شد و دولت ریچارد نیکسون نتوانست در راه تحقیقات این دوروزنا مه نگار که به سقوط رئیس جمهوری و حبس تعدادی از مقامات کساح سفید منتهی شد، کمترین مانعی ایجاد کند.

همین روزها فرانسه - با بقول آقای خمینی شیطان کوچک - شاهد ماجرای مشابهی است. مطبوعات فرانسه شگذاشتند ما چرا ی غرق کشتی "گرین پیس" که در منطقه آزمایشات اتمی فرانسه در اقیانوس کبیر غرق شد، بصورت یک معمای باقی بماند. آنها دولت فرانسه را وادار کردند که اقرار کند کشتی گرین پیس بدست مأمورین سازمان فد جاسوسی فرانسه و بدستور مقامات مسئول دولتی غرق شده است. اعترافی که حکومت سوسیالیست ها را با بحرانی سخت روبرو ساخته است ولی از نظر ملت های آزاد، اگردهها میتران و نیکسون قربانی شوند ارزش آن را دارد که آزادی پایدار بماند و کشور در سایه آن از رشد و امنیست واقعی برخوردار باشد.

آیت الله منتظری و شیخ رفسنجانی و میر حسین موسوی، مثل همه عملدها کرده، جمهوری اسلامی، میدانند و خوب میدانند که گشودن "انتقاد" با گشودن باب دوزخ به

روی آنها مساوی است، به همین علت است که همه روزنا مه ها را یکجا و در بیست دولتی کرده اند. اما آنچه به وقاحت آنها پهلومیزند حماقتشان است.

دوباره فرموده "نخست وزیر جمهوری اسلامی را مرور کنید. بارها از مطبوعات خواسته است که "باب انتقاد" را بگشايشد، و برهانش برای این طلب اینست که "اگر انتقاد دشا شد به موسوی خودکامگی و فساد خواهیم رفت". آخونده کلاهی موسوی خامنه ای چه کسی را میخواهد فریب دهد؟

دشیارا؟ ... کدام دشیارا؟ کدام آدم خامی در کدام گوشه، برت دنیا ست که نداند ذوقتی یک دولت اداره روزنا مه ها را یکجا و در بیست، خود برعهده گرفت و عملدها و اگره، خود را بعنوان مدیر و سردبیر و نویسنده و خبرنگار بر آنها گذاشت، حتی لفظ "انتقاد" از معنی خالی میشود؟

کدام چشم و گوش بسته ای در کدام بیغوله فراموش شده ای است که نداند خودکامگی و فساد در جمهوری اسلامی حدود زمینی شناسد؟

آقای میر حسین موسوی، مثل همه تعزیه گردانان جمهوری اسلامی، "باب انتقاد"، اگر در مطبوعات دولتی شوخی است، در سراسر مملکت بسیار جدی است. و میلیونها ایرانی، علی رغم مسلسل های آماده به شلیک مأمورین رژیم، بر حکومت جا برو فساد آخوندها علتنا نه تنها انتقاد، که تفر و لعنت می کنند و برای باز یافتن آزادی و حق انتقاد در مطبوعات واقعی، به کندن گور رژیم همست گماشته اند.

تجدید صفحه ۱

غصه برای خارک

نامه ای از تهران از دکتر ح.ص.

آنچه چند روز پیش، در رادیو ایران، درباره ویرانی خارک گفتید، شنیدم. حق با شماست، از ویران شدن خارک و تاء سیسات آن گردملالی برخاطر آخوندهای حاکم نمی نشیند، زیرا نه در ایجاد آن زحمتی کشیده اند و نه از جیبشان دیناری بابت ایجاد این ثروت ملی خرج کرده اند، کاملاً صحیح است. این ها که هیچ وقت به عمرشان یک شاهی مالیات نپرداخته اند و از مالیات کشاورز و کارگر، مفت خورده و خوابیده اند، دلشان برای خارک نمی سوزد.

می کردم. شبیه آن کاری را میگردم که ژنرال روستوپشین روسی کرد. در ۱۸۱۲ وقتی ارتش بزرگ ناپلئون پشت دروازه مسکورسید، روستوپشین، با کمک آن محدود از اهالی، که بعد از تخلیه مسکو، هنوز در آنجا مانده بودند، شهر را آتش زد. یکی از بزرگترین و آبادترین شهرهای امپراطوری عظیم روسیه به ویرانه سوخته ای مبدل شد. چرا؟

آیامی شود فکری کرد که و وطنش را دوست نداشت و دلش بحال شهر مسکو نمی سوخت؟ این آدم در برابر یک دوراهی قرار گرفته بود: یا شهر را سوزاند و قوای مهاجم را مجبور به ترک خاک وطن کند و یا، برای مدتی غیر قابل پیش بینی، زنجیر امارت را به گردن بگیرد و مهم تراز آن، از قومیت و ملیت و زبان و فرهنگ روسی چشم ببوشد.

انتخابش را - که به یقین سخت در دناک بود - کرد، شهر را سوزاند و عزیزش و شریف تراز شهر را نجات داد. ارتش ناپلئون نتوانست در شهری که سه چهارم سوخته بود،

بماند. در نتیجه با ذلت و خواری مراجعت کرد و شهر مسکو از نو، بسرعت، ساخته شد.

امروز دشمنان ما، نه پشت دروازه، که در خانه ما هستند. و جنگی خانمانسوز را وسیله بقاء خود کرده اند. جنگ دشمنانی مصیبت ورنج بسیار آورده است. صدها هزار کشته و دهها هزار معلول بجا گذاشته است، اما این همه مصیبت نیست. این ها در تدارک فاجعه بزرگ تری هستند که می تواند میلیونها معلول فکری بجا بگذارد.

آخوندهای حاکم در کار گل مال کردن فرهنگ ما، تاریخ ما، تمدن ما، هستند و این ها داروندار ما است. اگر با وجود مارک توحشی که به علت وجود خمینی و دارو دسته اش به پیشانی ما خورده - هنوز جرئت می کنیم بگوئیم ایرانی هستیم از سرکرت بارگران ارشیه تمدن و فرهنگمان است. بدون این سرمایه چه تفاوتی بین ایران و اوگانندا وجود خواهد داشت؟ این ها می گویند و فرمان میدهند: همه چیز را فراموش کنید. شما هیچ چیز نداشتید، اگر هم چیزی دارید، از جزیره آفریقا برای شما به ارمان آورده اند.

حالا برای من و امثال من، یک طرف جزیره، خارک وسی یا چهل، یا پنجاه میلیارد دلار تاء سیسات آن است که اگر تا آخرین پیج هم بسوزد و ذوب بشود، تازه به آن وقتی برمی گردیم که خارک جز کمی خرما و مرکبات حاصلی برای ماندن است و خیلی سریع تراز بیست و پنج سال پیش می توانیم دوباره به مرکز صدور نفت مبدلش کنیم.

اما در طرف دیگر، ایراشی بودنم و ملیت هم میسر است فرهنگ و تمدن قرار دارد، که می خواهم حفظ کنم و برای نوزندم به اربت بگذارم. می خواهم نوزندم بماند، "گذشته" و افتخاراتش را عزیز بدارد، "حال" را زندگی کند، ناد باشد، بخندد، لذت حیات را بچشد، به "آینده" فکر کند، درس بخواند و همراه همگام کاروان بشریت متقدم، به طرف قله های علم پیش برود.

اما این ها می خواهند ورا بکشند، زهری به نام شریعت شهادت به حلقش کنند و اگر زنده اش بگذارند، روحش را بکشند، از او یک معلول فکری و یک موجود بی هویت بسازند که گذشته ندارد، حالی او باید به عبادت و عبودیت و اعسراض از زیبایی های زندگی بگذرد، تمام

عمر تنش از وحشت و دهشت روز عذاب بگذرد.

می خواهند با انباشتن خرافات در مغزش، عزت تعقل و تفکر و شرف انسان بودن را از او بگیرند، و برای رساندن این بار سنگین به سر منزل مقصودشان، به جنگ نیاز دارند و جنگ به ایستگاه نفت گیری خارک محتاج است! با وجود این متوقعید که برای خارک و تاء سیما ش غصه بخورم؟

رادیو ایران

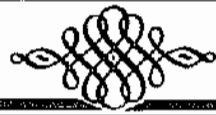
ساعت های پخش برنامه ها

برنامه اول

ساعت ۷/۳۰ تا ۸/۳۰ ساعت ۱۷ تا ۱۸
به وقت تهران: روی امواج کوتاه ۱۰
رادیوهای ۲۵ متر (فرکانس ۱۱۷۵۰ کیلوهرتز) و ۳۱ متر (فرکانس ۹۵۸۵ کیلوهرتز) و ۳۱ متر (فرکانس ۹۵۹۴ کیلوهرتز) و ۳۱ متر (فرکانس ۹۶۰۰ کیلوهرتز) و ۳۱ متر (فرکانس ۹۶۰۰ کیلوهرتز) و ۳۱ متر (فرکانس ۹۶۰۰ کیلوهرتز)

برنامه دوم

ساعت ۸/۳۰ تا ۹/۳۰ روی امواج کوتاه
رادیوهای ۲۵ متر (فرکانس ۱۱۶۶۰ کیلوهرتز) و ۳۱ متر (فرکانس ۹۶۰۰ کیلوهرتز) و ۳۱ متر (فرکانس ۹۶۰۰ کیلوهرتز) و ۳۱ متر (فرکانس ۹۶۰۰ کیلوهرتز) و ۳۱ متر (فرکانس ۹۶۰۰ کیلوهرتز) و ۳۱ متر (فرکانس ۹۶۰۰ کیلوهرتز)



نخبة از منحه ا

امام و تلخی واقعیت‌ها

ولی امروز "امام" به چشم خودمی بیند که در اطوار پاره‌ای از پانزدهمین سده دیگر از آن اطاعت و عبودیت محض نشانی نیست. با گوش خود می شنود که آن آدم‌های هراس‌آور، تنی را نمی‌لرزاند - حتی روضه‌خوانی‌های دربارش در مقابل او بیهم می‌بیچند - در شورای اسلامی یک بگوها رو با نوازیند - آخوندها می‌کنند که به عنایت خود او به آفاق و علوف رسیده‌اند سربیه کج تابی گذاشته‌اند. رفیقان قافله بی پروا یکدیگر را به زدی و ارتش - غضب متهم می‌کنند. زبان‌ها در از ولی ساطور - اما متکند شده است. محفوظات ذهنی و روزنامه‌های سالهای اول "نخستین حکومت‌الله" بر این تغییر حال روشن تر شده‌اند می‌دهند. تبدیل عبارات ترس‌آور امام در آن روزگار به عبارات "ملایم و پندآموز" امروز قیاس را کامل می‌کند.

مثلاً آن زمان که بنی صدر هنوز در بارگاه ولایت منزلتی داشت، در مقابل "حودان" و "خرده‌گستران" بدینگونه از تغییر امام مدد می‌گرفت:

"جناب آقای رئیس‌جمهور (بنی صدر) به نمایندگی از طرف اینجانب به فرماندهی کل قوا منصوب شده‌اند و هر کس در هر مقامی شرعاً باید ایشان را تاء کید کند" - از پیام نوروزی خمینی، اول فروردین ۱۳۵۹.

اینکه بعضی‌ها با رئیس‌جمهوری (بنی صدر) مخالفت می‌کنند، کارشکنی میکنند، اینها را اشغالی که تعهد با سلام ندارند تحریک می‌کنند چه از خارج و چه از داخل، به جان هم می‌اندازند آنها را بر خلاف مصالح کشور از سخنان خمینی در ملاقات با کارگران ذوب‌آهن ۱۳۵۹ طبیعی است که در آن ایام "مخالفین" هم به هوش بودند که رفای خاطر امام همانا چفت کردن دهان‌ها است و میدانستند که آنها (نقض تعهد در برابر اسلام) به چه مکانات سنگینی می‌انجامد و اما رندان همچون پیله کسرتند تا سرانجام به ذهن امام خوراندند که "رئیس‌جمهوری" نااهلی نشان داده و با از گلیم خود فراتر گذاشته است، امام هم به کرسی غضب نشست و شمشیر را از چوب بست و بقیه قضا را روشن است و نیازی به تفصیل ندارد.

"اینها (بنی‌صدر و همکاران) - از اول معلوم شد که بنای شیطنت داشته‌اند. این دولت‌های بزرگ از اولی که نقشه‌ی استعمار هم‌جا را کشیدند در هر جایی ما مورینی دارند - باید خیلی به این معنی توجه داشته باشید که اینها از آنها چیزی نباشد در شانها ..."

از عبارات خمینی در ملاقات با افسران و درجه‌داران شهربانی. سوم شهریور ۱۳۶۰

صورت امام در آن روزگار ان چنین بود. اما این روزها، آن حال و هوا دگرگون شده و پیداست که امام نیز خود از چرخش اوضاع و شیوع زبان درازیها بی‌خبر نیست. اما چه کند که دیگر از آن خرناسه‌ها کاری بر نمی‌آید.

عبارات همین فتواشیه و چگونگی صدور آن را با جماعات و اطوار آمرانه و پتک وار گذشته‌اش مقایسه کنید: دیگر نشانی از آن دندان‌ها و جنگال‌های تیز و خون‌آلود نمی‌یابید:

۱۳۵ تن از نمایندگان مجلس شورای اسلامی، هوا - سواه ابقای میرحسین موسوی که در جنگ با حریفان فرومانده و هوای نامساعد را بکوشیده‌اند، به قصد چاره‌جویی، پیرمرد را به صدور فتوا و در واقع "توصیه‌نامه‌ی" بسود موسوی برمی‌انگیزند. از او استفتا می‌کنند تا نظر صریح خود را دربار ابقای میرحسین موسوی در مسندت نخست‌وزیری اعلام دارد و او ناچاراً لحنی "خدا پستندانه و پندآموز" و نه تحکم و تهدید، در پاسخ می‌نویسد:

"... اینجانب چون خود را موظف به اظهار می‌دانم به آقایانی که نظر خواسته‌اند... عرض کردم آقای مهندس موسوی را شخص متدین و متعهد و در وضع بسیار پیچیده‌ی کشور دولت ایشان را موفق می‌دانم و در وضع حاضر تغییر آنرا صلاح نمی‌دانم" و بلافاصله اضافه می‌کند: "ولی حق انتخاب با جناب آقای رئیس‌جمهور و مجلس شورای اسلامی محترم است"

می‌توانیم این سیاست "به نعل و به میخ" و با اصطلاح آخوندی "شیوه‌ی لیت و لعل" را با آن خرناسه‌های

تکان دهنده و هراس‌آور که در سالهای پیش پیش - زیاده کو رامی شکست - به آسانی مقایسه کنیم و حال و روز امام را در قلب کله‌ی زولیده و ناپایمانش تشخیص دهیم.

در صحنه‌ی نزاع میان متولیان "حکومت‌الله" بر سر ماندن و یارفتن دولت موسوی، ظاهراً "و نا اینجا باز نمانده خا منهای است که گویا بست نخست‌وزیری را برای یکی از شرکاء خود پیش‌بینی کرده بود و حالا بناگزیر باید در برابر شگرد کار ساز حریفان عقب‌نشینی کند و مدتی از واپس‌زدن پرده‌ها و رویا رویی با امام چشم‌پوشد و از مقابله با ولینعمت بپرهیزد - چرا که هنوز وجود او به عنوان یک نقطه‌ی وصل خالی از سود نیست. با این توجه که نباید این خودداری و تقیبه را با مفهوم "شرم و حیا" اشتباه کرد که در این قوم و قبیله حیا افسانه‌ی موهومی پیش نیست.

توجه بر این نکته هم لازم است که "امام" با این تدبیر نه فقط گریزی از کار فریب‌دهی مطلوب خود (شراب‌الیهود جمهوری اسلامی) نگشوده، بلکه تنها رنگی به دیوار شکسته پاشیده است.

خمینی پیش از این نیز در چندین ازاریابی‌های اولیاء خلافت، گاه به صراحت و گاه به تلویح بر نادرست بودن تغییر دولت (دروغ بسیار پیچیده‌گور) اشاره کرده و مثلاً یکبار خطاب به مخالفان دولت موسوی وکل منتقدان گفته بود که این‌ها خیال می‌کنند، اگر این برود و آن بیاید کارها بهتر می‌شود - عده‌ای دانشا میگویند این کار بد است، آن کار معیوب است، اما اگر خودشان وارد کار شوند، می‌فهمند غیر آنچه فرد قبلی انجام داده، نمی‌توانند انجام دهند - باید پذیرفت که پیرمرد خواه تسخیر و خواه سنجیده و واقعیاتی را نشان کرده است و اینکه یارفتن این و آمدن آن، باز هم آتش همان آتش است و کاسه همان کاسه، البته از او نباید انتظار داشت که به صراحت تمام بگوید "خانه‌زای بست ویران است".

خمینی هم مثل هر دیگران و صاحب اختیار و مطلق‌العنانی، چاره‌ای ندارد جز آنکه از پیشرفت‌های نامرئی افسانه‌های بسازد. اما آنقدرها هم جاهل نیست که آشفتنگی گل‌سرا به بیندودیده رانادیده بینگارد. ناچار و تقلا می‌کند تا حریفان را از کج تابی بازدارد، حالا اگر موفق نمی‌شود این حساب دیگری است و به صورت انتقال اواز زک - سوی رجزخوانی به منبر موعظه و حتی هشدارهای جسته گریخته‌اش به آن روزها که ورق برگردد، همه از آن روایت که احساس می‌کند، در این گله، جا سورسیراهی نمانده است.

حقاً درست می‌گوید - آمدیم و موسوی رفت و مثلاً نامزد مقبول حجت‌الاسلام خامنه‌ای جای او را پر کرد - این نوع دولت از راه رسیده که بالطبع باید سیل اتهامات و حمله‌های هواخواهان دولت دیروز یعنی منتقدان دولت امروز را پاسخ بگوید. چه چاره‌ای خواهد داشت جز آنکه همه‌ی سنگنا‌ها و ناپایمانی‌ها را بر پیش‌سلف خود به بندد و تَرک‌هایی را که دولت موسوی به هزار رنگ ماله کشیده است، از زیر گل بیرون بیاورد و از خود رقع اتهام کند؟ نتیجه چه خواهد بود؟ - جز اینکه فضای فضاحت روی قضاست رسوب کند و دروغ‌ها و گزاره‌ها و لاجوت‌های بی‌اروی دایره بریزد؟

خمینی اگر به ماندن دولت موسوی اصرار دارد و رفتن آنرا (در حال حاضر) مصلحت نمی‌بیند، بخاطر چشم و ابصری او نیست که بدهیبت ترا چشم و ابصری خود او است. حساب می‌کند که شمر تغییر دولت در حکم بهم زدن قاضی آب است و غلظت تعفن در فضا.

خود او که دیگر از آن خرناسه‌ها و تغییرها محروم است - افساری هم که برگردنی نمی‌بیند - ولایت فقیه به ارکستر ناخجاری تبدیل شده است که هر کس در گوشه‌ای بنا بر عیش و حال خود پنجه‌ای بسازد می‌کشد - چشم و گوش مردم که باز شده است، صدای نفرین و لعنت که از همه جا بگوش می‌رسد، پس با این رفت و آمدها چه مشکلی حل خواهد شد؟

پیرمرد خود می‌داند که با این فتواها که تازه روی دست گذاشته‌اند اگر یکی را اراضی نگه میدارد، دیگری را بگوش می‌آورد، اما غیر این هم چاره‌ای نمی‌بیند کسه شاید با همین ماله کشی‌ها چند صبا‌ی از رسوایی سنگین تر مانع می‌شود.

تازه این فقط یک روی سکه است و روی دیگرش - هولناک تر ... لحظه‌ای را تصور کنیم که امام قالب‌تبی کرده و عرصه‌ی ولایت بی ولی وومی مانده است. به روشنی قابل پیش‌بینی است که درست از همین لحظه هر روزه‌خوانی بدنام یک مرجع - یک فقیه و یا حتی یک

امام سربلند می‌کند. بعید نیست که خمینی در وصیت - نامه‌اش ورقی راهم در انتخاب جانشین سیاه کرده باشد. اما مگر این وصیت در برابر این انبوه مدعیان که مدتهاست به تیز کردن دندان‌ها و جنگ‌ها مشغولند بقدر پییزی قیمت خواهد داشت؟

امروز که نفسی دارد - حنایش رنگ می‌بازد - فردا که این نفس هم برنیا مد، چه پیش خواهد آمد؟ مرجع استفتا را کجا باید جست؟

حالا که از خلیفه و خلیفه‌گری به صورت اثری پیدا است، سنگ روی سنگ بند نمی‌شود، آن زمان که از هر کونیه و بیخوله‌ای ماحبت‌نواشی سربلند خواهد کرد سرنوشت این بنا چه خواهد بود؟

اگر خمینی امروز با تمام سعیت و خشونت ذاتی، سبک گرفته و زبان تشدد و ارباب‌رابه‌زبان پند و عیب‌سرت و هشدار گرداننده است و اینکه گاه به وضوح و گاه در پسرده پامنبریه‌ها را به سایدی روز مبادا می‌ترساند، بی‌گفتگو به آن جهت است که در همان قلعه‌ی دودرتوی نظامی نیز بوهای نامساعدی بمشامتر رسیده و گرنه خمینی همسان خمینی است. در جوهر بیهمی و سلبه‌ی اعماب و بافت مناز او انقلابی رخ نداده بلکه این جبر حوادث است که هسوا ی تیره‌ی بن بست رایه سوی او نیز رانده است.

این تغییر حال را در اطوار دیگران و نیز می‌توان دنبال کرد.

شترال تمام چگونه خبری نگرفت که در دیوار هر شهر و کوره‌دهی رایه تصویر هولناک او آلوده‌اند؟

چطور در این زمان دراز، شب و روز از رادیو و تلویزیون نشنید که بانام اودر کنارانام خدا و پیغمبر، هر لاطاطلی را بخورد مردم میدهند؟ مگر همین خمینی نیست که وقتی شنید، مردم رایه‌تماشای چهره‌ی او در ماه‌به‌بشت بام هادعوت می‌کنند - دم برنیا ورد؟

مگر آن عریده‌های گوشخراش "الله‌اکبر - خمینی رهبر" را در ایوان مدرسه‌ی علوی و بعدها در بارگاه حصاران بگوش خود شنید؟

مگر خبر نگرفت که ترجیع بند چند تر آور "چارو کشر توام خمینی" رایه کتاب‌های درسی مدارس برده و به سرود محکا‌های کودکان دبستانی تبدیل کرده‌اند؟ چه اتفاق افتاده است که ناگهان "خاطر خطیر" اسلام بنا هشاز تکرار نام و عنوان اودر رادیو و تلویزیون و مطبوعات آرزده می‌شود؟

چه رخ داده است که مبلغین حوزه ولایت را از تملق و ستایش منع می‌کند: "وقتی می‌بینم رادیو و تلویزیون را - هر وقت بازش میکنم - از من اسم می‌برد - خوش نمی‌آید." قضیه از چه قرار است؟

چکسی با وری می‌کند که پیرمرد آن عبارات آکنده از مهوع ترین انواع چاپلوسی را که در مراسم دیدار نمایندگان اولین دوره‌ی شورای اسلامی رودروی خود او، از زبان قهرمان تملق در بارگاه ولایت یعنی فخرالدین حجاری "نماینده اول تهران" شنیده، حالا از یاد برنده است؟

"قائدا رهبر! ایمان مدارا! مادر محضر آن امام بزرگ شرف حضور داریم - ما مردمی هستیم که به زعامت آن حضرت برخاسته‌ایم تا فرمان آن امام را اجرا کنیم - زیرا نورالله را در زجای پیشانی بلند شما می‌نگریم. قائدا رهبر! مصاح جانان آنچنان می‌درخشد که تاریکی زمان را در هم می‌پیچد و شما زیتونه‌ی مبارک‌های هستید که در برابر مصباح وجود شما که تجلی آیت‌الهی است، فرمان شما را به جان می‌پذیریم. شما تجلی آیت‌الهی هستید و توانستید مشیت‌الهی را در کمره‌ی ارض تجلی بخشید. امروز نه تنها مردم ایران بلکه مردم جهان که پیام آسمانی شما را شنیده‌اند، امیدوارند که شما زمینه‌ی حکومت جهانی اسلامی را پدید بیاورید.

ای فرزند علی که ذوالفقار در دست داری - ای آنکسه ذوالفقار علی در دست شما است، فرمان دهید تا ما با هر دو دم بجنگیم - دنیا باید بدانند که تجلی بزرگان در رهبری امامی است که استخوانش در خاندان وحی استوار شده. با بازوی علی کاخ‌های ستم را در هم بشکند - ایران برای توتنگ است کزه‌ی ارض ارزانی حکومت است - ای سلیمان زمان! بر مسند حکومت بنشین - ای داود عصر، قضاوت کن ..."

باید پرسید، هم از او وهم از چاکر او که رکورد تملق را شکسته است، باید پرسید که آیا سلیمان زمان و داود عصر و تجلی قرآن، خواب‌نما شده است که ناگهان از شنیدن نام و دیدن تصویر خود در رادیو و تلویزیون احساس تلخی می‌کند؟



بقیه از صفحه ۱

هروری در تاریخ

انقلاب مشروطیت ایران

نرسد. اوضاع واحوال نشان مبداءدکته شاه در... برانداختن مشروطه است. در اوائل روز که وضع آشفته بود عده زیادی از اعضاء انجمن ها با تفنگ یا دست خالی در مسجد سپهسالار اجتماع کردند ولی پس از آنکه آرامشی پدید آمد، پراکنده شدند.

بعد از ظهر مجلس جلسه داشت و رئیس مجلس، به بعضی نمایندگان که از حرکات ناهنجار سربازان سیلاخووری شکایت می کردند، اطمینان داد که این اغتشاشگران مجازات خواهند شد و زیاد جای نگرانی نیست و اعلیحضرت هم برای هواخوری به باغشاه رفتند.

شب همان روزا مهربها در جنگ که بعد از آنکه شدن از دربار به سفارت روسینا هنده نده بود، بیرون آمد و به باغشاه رفت. دوروز بعد از آن به آرامش گذشت.

روزیکشنبه ۱۷ خرداد عبدالملک چندتن از درباریان را، که قبلاً در خانه اش برای اصلاح امور به تورو مشورت نشسته بودند، همراه خود به باغشاه برد و با شمشیر مذاکراتی کردند. اما موقع مراجعت از باغ قزاقان آنها را محاصره کرده و سه نفرشان را دستگیر نمودند. وساطت عبدالملک برای آزادی آنها سودی نداد. همان روز چند عراد توپ دم دروازه ها کتاندند.

از طرف دیگر مشیرالسلطنه رئیس الوزرای جدید به مجلس آمد و وزیران را معرفی کرد: مشیرالسلطنه، رئیس الوزراء و داخله - مستوفی الممالک، جنگ - علا السلطنه، خارجه - صنیع الدوله، مالیه - مشیرالدوله، علوم - مومتم الملک، تجارت - محتشم السلطنه، عدلیه.

روز بعد، ۱۸ خرداد، قزاق ها در شهری گشتند و هر کسی را که اسلحه داشت خلع سلاح می کردند. در این روز دستخطی از طرف شاه زیر عنوان "راه نجات و امیدواری ملت" چاپ و منتشر شد.

در این دستخط محمدعلی شاه از اینکه منافع ملت آسب دست مثنی خاشن شده شکایت کرده بود و ضمن اشاره به اینکه دولت ایران در عداد دول صاحب کنستیتوسیون محسوب میشود، تهدید کرده بود که مقصدین به شدت مجازات خواهند شد.

برای مخا بره این اعلامیه شاه به تهران، سیم های تلگراف را که قطع کرده بودند دوباره وصل کردند، تا فرماندهان آنگرا چاپ و منتشر نمایند.

مجلسیان وقتی از این دستخط اطلاع یافتند به فکر استمداد از شهرستان ها افتادند و بهیهانی و طباطبائی تلگرافی برای شهرها تهیه کردند و برای مخا بره به تلگرافخانه قزوین فرستادند. محمدعلی شاه همین روز سرهنگ لیاخوف، رابه باغشاه خواست.

محمدعلی شاه گفتگودر باره برانداختن مجلس را با لیاخوف و سفارت روس مرتباً دنبال کرده بود و لیاخوف و کارکنان سفارت مراتب رابه بترسو و گزارش میگرفتند و پاسخ میگرفتند.

قسمتی از مضمون گزارشی را که لیاخوف در باره این ملاقات ۱۸ خرداد با شاه، به پترسبورگ فرستاده است نقل می کنیم:

" اعلیحضرت شاه مرابا مترجم سفارت به باغشاه دعوت کرد و موافقت خود را با پیشنهادی، که به عرض جناب عالی رسانده ام، اعلام کرد. شرط او این بود که طوری عمل شود که تبدیل حکومت مشروطه به استبداد قدیمی، مورد اعتراض دول اروپا قرار نگیرد. دیگر اینکه هر قدر ممکن است خونریزی کمتر باشد. من در جواب گفتم که خونریزی در این جنگ احتراز نا پذیر است. وقتی از باغشاه برگشتیم من و مترجم مذکور، همان شب در سفارت ترکیبی برای معامله آینده با آشیانه دران که در این شهر مجلس نامیده می شود معین نمودیم..."

بستی های مجلس

روز ۱۹ خرداد افراد انجمن های تهران دوباره به جنب و جوش افتادند و با زور مدرسه سپهسالار، با تفنگ و تجهیزات اجتماع کردند. ملک المتکلمین و سید جمال واعظ منیر رفتند و از تقاضای قانون اساسی از طرف شاه سخن گفتند.

روز جمعه ۲۲ خرداد شاه به مجلس پیغام فرستاد که افراد را پراکنده کنند تا خود و با مجلس مذاکره و رفع سوء تفاهم

کند. اما در همان موقع به دستور شاه چند عراد توپ به دروازه های دوشان تپه و تهمیران کتاندند.

با وساطت بعضی نمایندگان مجلس، مردم مدرسه سپهسالار را تخلیه کردند. مجلسیان امیدوار بودند که این اقدام، محمدعلی شاه را آرام سازد و به مذاکره بنشیند و نتیجه عکس داد. شاه روز بعد پیغام فرستاد و شب عید چهار نفر را خواستار شد که یا از ایران بیرون یا تحویل او گردند. از این چهار نفر، دوتن از روزنامه نگاران: میرزا جهانگیرخان شیرازی مدیر مورسرافیل و سید محمد رضا مسوات مدیر روزنامه مساوات - دوتن از خطباء: ملک المتکلمین و سید جمال الدین واعظ، بودند.

مجلس به این درخواست شاه گردن نگذاشت. محمدعلی شاه وقتی از امتناع مجلس مطلع شد، همان شب دستور داد که قزاقان به خانه سلیمان خان میکده ریختند و او را دستگیر و در باغشاه به غل و زنجیر کشیدند. از آن موقع هر شب عده ای از مجاهدین از خانه های کسانی که مورد خصومت شاه بودند زیر مراقبت گرفتند.

وقتی خبر این وقایع به تبریز رسید، اعضاء انجمن ایالتی اجتماع کردند و روز ۲۰ خرداد تلگرافی مبنی بر تقاضای خلع محمدعلی شاه به مجلس فرستادند.

از شهرهای دیگر هم، بخا هرا انجمن تبریز، تلگرافهای تنفر از اقدامات شاه مخا بره شد. ولی این تلگرافها در مجلس خوانده نشد. نمایندگان هنوز امید به رفع اختلاف بوسیله مذاکره داشتند و تصور می کردند که شاه به روی مجلس اسلحه بکشد. عاقبت روز ۲۶ خرداد مجلس لایحه ای بعنوان شاه نوشت و به وسیله شرفراز نمایندگان به باغشاه فرستاد.

مجلس در این لایحه از تقاضای اصول قانون اساسی و توطئه ها و بدخواهی های درباریان مقصد شکایت کرده و افزوده بود که اگر تجاوز به قانون اساسی جبران نشود، و کلاهی ملت ناچار خواهند بود که با تقضای وظیفه، عدم امکان تحمل این فشار رابه موکلین خود اعلام نمایند.

در شهر گفته شد که محمدعلی شاه لایحه مجلس را گرفت و خوانده است و گفته است این کشور را پدران من با شمشیر بدست آوردند. من هم پسر همان بدراشم و کشتور را دوباره با شمشیر بدست می آورم. ولی در جلسه شب مجلس، رئیس مجلس به نمایندگان اعلام کرد که شاه لایحه را خوانده و گفته است که کمال همراهی را با مجلس مقدس خواهد داشت.

روز ۲۷ خرداد با چند عراد توپ از میدان توپخانه به باغشاه کتاندند.

در این ایام چون محافظت از منازل آزادیخواهان مشکل می نمود، بنا به توصیه یک کمیسیون مخصوص مجلس، قرار شد همگی در مجلس متحصن شوند زیرا حفاظت مجلس در برابر هجوم سربازان، آسان تر می نمود.

روز شنبه ۳۰ خرداد مجلس جلسه داشت ولی تدبیری برای مقابله با توطئه شاه اندیشیده نشد.

روزهای ۳۱ خرداد اول تیر روزنامه ها به چاپ نرسید. ولی میدانیم که در این دوروز که تپت باطنی شاه به آزادیخواهان معلوم شده بود، علیرغم محافظه کاری مجلس، جماعت کثیری با تفنگ و فشنگ برای دفاع از مجلس در مدرسه سپهسالار و بهارستان گرد آمده بودند و در انتظارسیدن قوای کمکی از شهرها بودند. مخصوصاً به مجاهدان تبریز که از چند روز پیش از آن به تجهیز قوا پرداخته بودند، چشم امید داشتند. ولی آزادیخواهان تبریز خود گرفتار مبارزه با انجمن اسلامی و تحریکات ملایان ولوتیسان مسلح مطله دوچی بودند.

مقاله دهخدا

در اینجایی مناسبت نمی دانیم که قسمت کوتاه شده ای از مقاله "چرندپرند" دهخدا را که با امضاء "دخو"، در آخرین شماره روزنامه صورا سرافیل، مورخ ۳۰ خرداد ۱۳۱۷، منتشر شد، نقل کنیم:

" ای بابا بیروبی کارت، برو عقلت را عوض کن، مگر هر کسی هر چه گفت باید ابرو کرد. پس این عقل را برای چی تو کله آدم گذارده اند... مردیکه یک من ریش توی رویش است، بهین دیروز به من چی می گوید: دولت بی خواهد این قشون را جمع کند، مجلس رابه توپ ببندد. خدایک عقلی به تو بهدیک پول زیادی به من. آدم برای یک عمارت بی و با چین در درفته از پشت دروازه تهران تا آن سردنیا اردومی زند؟ آدم برای خراب کردن یک خانه بوسیده عهد سپهسالاری آنقدر علی باند علی نیره - لیبویی - چگرکی - مثنی و فعله و جمال خیر می کند؟ بهیه احمق گفت و ابله ها ورکرد. خدا پدر ما فوما دق بچه های تهمیران را بیا مرزد.

یکی دیگر می گوید میخا هاد اول با این قشون همسند

باغشاه را بگیرد، بعد قشون بکشد برد مهر آبا را بگیرد، بعد قشون بکشد بره یکنی امام را بگیرد و بالاخره همه ایران را بگیرد... شما را بخدا این راهیج بچه ها ورمی کند که آدم پول خرج بکنه قشون و قشون کشی بکنند لگ و لگ بیفتند تو عالم و دنیا که چه خیر است می روم مملکت خودم را کذا زیدم به ارث به من رسیده و قانون اساسی در خانواده من ارثی کرده از سر نو بگیریم. این هم شدر حرف البسه این ها نیست. این ها بولتیک است که دولت می زند. این ها نقشه است. این ها اسرار دولتی است. آخر با با هر حرفی را که نمی شود آشکارا گفت، من حالا محض دل قایمی بعضی وکیل ها هم شده باشد می گویم، اما خواهش می کنم مرگ من، سبیل های دخورا تو خون دیدید، این حرفها را به فرنگی ها نگویید که بیدارند زود بنویسند به مملکت ها شون و نقشه دولت ما را بهم بزنند.

می دانید دولت می خواهد چه بکنند؟ دولت می خواهد این قشون ها را بواشکی بطوری که کسی نفهمد، هما نظور کسه عثمانی به اسم مشروطه طلب های شهروان قشون جمع کرد و یک دفعه کاشف بعمل آمد که می خواهد روسیه چنگ کند، دولت ما هم می خواهد بواشکی این قشون ها رابه اسم خراب کردن مجلس، ملک المتکلمین و آقا سید جمال و هر چه مشروطه طلب، یعنی مقصد است جمع کند... آن وقت این ها را دودسته کند، یک دسته رابه اسم مطیع کردن ایل قشقایی و بختیاری بفرستد به طرف جنوب، یک دسته رابه اسم تسخیر کردن آذربایجان بفرستد به طرف شمال. آن وقت یک شب توی تاریکی آن دسته اولسی را در خلیج فارس بواشکی بریزد توی ده بیست تا کرجسی و روانه کند به طرف انگلیس و از این طرف این یکی دسته رابه همین طور آهسته وبی صدا باز دمده های صبح قلقلک و با روبنه سفره نان و هر چه دارند بار کنند روی چپس پنجاه تا لایق و از سرحد جلغا از بباراه بفرستد به طرف روسیه، آن وقت یک روز صبح زود، ادوار دهفتم در لندن و نیگیلای دوم در پترزبورگ یک دفعه چشمهایشان را واکنند، ببینند که هر کدا منان افتاده اند گیر بیست تا غلام قرچه داغی...

روزگودتا

روز شنبه اول تیرماه، که آخرین روز مشروطه و مجلس بسود، شاه تلگراف زیر را برای فرمانروایان شهرها فرستاد: " این مجلس برخلاف مشروطیت است. هر کس منبسد از فرمانات ما تاجا وز کند مورد تنبیه و سیاست سخت خواهد بود.

عاقبت چشم های آزادیخواهان به روی واقعیت تلخ بیان شده بود و در روزهای آخر به سیج نیروها پرداخته بودند. روز اول تیرماه کمابیش ۶۰۰ تنگدار آماده مقابله با حمله شاه شده بودند. یک دسته از آنها در بالاخانه عمارت شمالی مجلس، که بعدها چا پخانه مجلس شد - یادداشت با م های مجلس و مسجد و بالای مناره های مسجد سنگر گرفته و به محافظت مجلس، همت گماشته بودند.

یک دسته دیگر که آذربایجانی ها بودند در پشت بام خانه " انجمن آذربایجانیان " که در نزدیکی مجلس بود سنگر بسته بودند. ولی از آنجا که فرماندهان کارآزموده و کارآمدی نداشتند، در نهایت بی احتیاطی شب ها به خانه های خود می رفتند و فقط ۷۰ نفر برای نگهبانی می ماندند.

شب سه شنبه هم هفتاد نفر مانده بودند، که روز بعد وقتی جنگ شروع شد همان ها بودند و بقیه که به خانه ها رفتند بودند به مجلس نیا منند و با نشو و نستانند بیاید. ولی بعد از شروع جنگ جماعتی از مردم برای دفاع از مجلس خود را هر طور بود به بهارستان رسانند، جماعتی که متا سفانه غالباً فاقد اسلحه بودند.

روز سه شنبه ۲ تیرماه ۱۳۱۷ از صبح زود، قزاقان و سربازان اطراف مجلس و مسجد سپهسالار را گرفتند و راهها را به روی آمد و شد بستند و چند عراد توپ را روبرو مجلس واداشتند.

جنگ از ساعت هفتونیم صبح تا نزدیک ظهر به طول انجامید. در آغاز پیروزی با مجاهدان بود و تعداد زیادی از قزاقان لیاخوف کشته شدند ولی عاقبت آتش توپ های تازه ای که با عجله از باغشاه آورده شده بود از چنبد طرف تللیک میگردد مقاومت آزادیخواهان را درهم شکست.

نداکاری و جان نثاری مجاهدانی که دفاع از مجلس و مشروطه را به عهده گرفته بودند، از صفحات درختان سارای مشروطیت ایران است.

" ما مونتوف"، خبرنگار روسی که شاهد عینی جنگ بوده است می نویسد:





مروری در تاریخ

انقلاب مشروطیت ایران

" باید اعتراف کنیم که هیچوقت تصور نمی کردیم ایرانی بتواند تا این درجه ابراز رشادت کند که چند نفری در مسدود کوتاه این جنگ از خود نشان دادند. یکی از زخمی‌داران که سه گلوله در سینه و دوتا بدست چپش خورده بود، دوباره به صف برگشت. و دیگران در زیر باران گلوله، با فشنگ می آوردند یا به کمک رفقا شان که کشته یا زخمی شده بودند می رفتند."

وقتی آخرین مقاومت مجاهدان درهم شکست و هجران قزاقان و سربازان بطرف مجلس آغاز شد. سربازان مشروطه خواهان، یعنی چند نفر از نمایندگان مجلس، و چند تن از آزادیخواهانی که از پیش در مجلس متعین بودند، بناچار دیوار شمالی مجلس را خراب کردند و به سربازان امین الدوله که در همسایگی مجلس بود پناه بردند. در آنجا به سر نوشت بدی گرفتار شدند که خواهیم دید. از تلفات این جنگ چهار ساعته آمار قابل اطمینانی در دست نیست. تعداد تلفات قزاقان ۱۰۰ کشته و ۱۵۰ مجروح ذکر شده است و روسی ها تلفات آزادیخواهان را تا هزار و دویست نفر نوشته اند.

قزاقان و سربازان سیلاخوری و بدنبال آنها جماعت اوباش وقتی به مجلس و خانه های اطراف که سنگرمجاهدان بود وارد شدند، دست به غارت و تخریب زدند. هر چه را دیدند اگر نتوانستند بربند و اگر نتوانستند خرد و تاراج کنند، اشیاء قیمتی که از زمان میرزا حسین خاکیان سپهسالار در عمارت بهارستان مانده بود، همه دستخوش بیگانه شد. تمام چلچراغ ها، جارهای بزرگ آینه های قسری را خرد کردند، تابلوهای نفیس را پاره کردند، حتی قابهای سقف ها را شکستند - قالی های بزرگ قدیمی قیمتی را که نمی توانستند حمل کنند، قطعه قطعه کردند و هر قطعه را یکی از غارتگران برد.

دروپنجره ها را شکستند. یکی از اعضای سفارت هلند می نویسد که به چشم خود دیده که مریدی لنگه در را روی دوش، از عمارت مجلس بیرون میبرد. ظرف مسدود کوتاهی بهارستان و خانه های اطراف آن به ویرانه هائی مبدل شدند.

جنایت فجیع

اما پارتکامین الدوله که سران مشروطه خواهان به آن پناه برده بودند، ساعتی بعد به وسیله تعداد کثیری از قزاقان و سربازان محاصره شد. از جمله کسانی که به خانه امین الدوله پناه برده بودند، سید عبدالله بیبیهانی - سید محمد طباطبائی - ملک المتکلمین - مستشار الدوله - حکیم الملک - ممتاز الدوله، رئیس مجلس - میرزا جهانگیرخان و میرزا قاسم خان صور، مدیران روزنامه صورسرافین، بودند.

درباره اینکه حضور این گروه آزادیخواهان را چه کسی به اطلاع شاه رسانده است، روایت های مختلفی وجود دارد. بیرون صورسرافین می نویسد که امین الدوله به قزاقخانه تلفن زد و اطلاع داد که آقایان در خانه من هستند. مستشار الدوله که خود جزو پناهندگان بوده است میگوید: امین الدوله گفت: " اجازه میدهم من به خانه نیرالدوله بروم و برگردم؟" گفتم بروید، ولی نمی دانم آیا از آنجا تلفونی کرده است یا نه.

مهدی ملک زاده مؤلف " تاریخ انقلاب مشروطیت " به نقل قول از شاه هدعینی، محمدعلی ملک زاده و میرزا علی اکبرخان ارداقی روایت می کند که: سید محمد طباطبائی به امین الدوله گفت: " جان ملک المتکلمین در خطر است باید او را حفظ کرد ". امین الدوله جواب داد یک حیاط خلوت کوچکی در گوشه باغ دارم ایشان را آنجا پنهان میکنم بعد شما " ملک المتکلمین میرزا جهانگیرخان و میرزا قاسم خان صور و محمدعلی ملک زاده و میرزا علی اکبرخان ارداقی و چند نفر دیگر را به آن خانه برد و در اقل کرد. چند دقیقه بعد، علی خان نامی که از نوکران امین الدوله بود از پشت بام داخل حیاط خلوت شد و گفت من نزدیک تلفن بودم و به گوش خود شنیدم که امین الدوله به محمدعلی شاه تلفن کرد که... ملک المتکلمین و چند نفر دیگر از مشروطه خواهان را در محل مناسبی نگاه داشته ام و منتظر امیر مبارک هستم.

در نتیجه این چند نفر با کمک علی خان در حیاط را شکستند و از راهی که او نشان داده بود از پارتکامین الدوله خارج شدند ولی کمی بعد بیشترشان به وسیله قزاقان

دستگیر شدند. قزاقان آنها را زیر ضرب و شتم سوار به قزاقخانه بردند.

از طرف دیگر قزاقان و سربازان دربارک را باز کردند و به دیگر پناهندگان حمله بردند. یکی از اولین کسانی که بدست آنها کشته شد حاجی میرزا ابراهیم آقا، نماینده سی و دو ساله مجلس بود که در تمام مدت جنگ با کمال شجاعت از مجلس دفاع کرده بود. دربارک امین الدوله نیز اسلحه بدست آمده دفاع بود و لوله تفنگ را به طرف اولین صف مهاجمین گرفت و به آنها امر کرد که از باغ خارج شوند ولی بر اثر شلیک گلوله ای بر زمین افتاد و جان داد.

قزاقان و سربازان هنگی را - جز چند نفری که موفق شدند خود را در گوشه و کناری باغ پنهان کنند دستگیر کردند و بعدا ضرب و جرح شقاوت باری، به باغ شاه بردند.

محمدعلی ملک زاده که جز گروه اول بوده است، حکایت می کند که وقتی سربازان با بدن های مضروب و مجروح به قزاقخانه رسیدند، قزاق ها میرزا جهانگیرخان را در اتاق جداگانه ای زندانی کردند و در همان موقع باقر بقال و حمزه سربازان در سربازخانه سیرین تیرباران کردند.

صورنگارنده این سطور اینست که با قریبال مورد اشاره همان مشهدی با قریبال شما بنده مفیال و رزاز و میوه نروتر، در مجلس اول - که در قسمت های گذشته به فهم و شعور و دیانتی اثر به مشروطیت اشاره ای داشتیم - باشد.

بهر حال هر دو گروه سران مشروطه خواه را بعد از ظهر به باغ شاه رساندند. ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان را زنجیر کردند میان دو صف قزاق و قراش به حضور محمدعلی شاه بردند. ولی آن دو به کمال شجاعت با شاه سخن گفتند.

نردای آن روز - چهار ریشیه سوم تیرماه - اعلان برقراری حکومت نظامی به فرمانداری سرهنگ لیاخوف در شهر منتشر شد. و همان روز دستخطی از طرف شاه خطاب به مشیرالسلطنه، رئیس الوزراء، صادر شد که ضمن آن گفته شده بود که چون مجلس از مفیدین در مقابل قشون دولتی حمایت و مقاومت مسلحانه کرده است به مدت سه ماه مجلس را منحل می کنند که پس از آن وکلای دیگری انتخاب شوند.

این دستخط نویسی و وعده انتخابات جدید مجلس، دنباله نقشه ای بود که با لیاخوف و سفارت روس کشیده بود که جلوی ایران دولت های بیگانه گرفته شود.

و روز بعد ضمن دستخط دیگری اعلام عفو عمومی کرد. این دستخط راه سفارتخانه ها فرستادند ولی در شهر همچنان در تعقیب آزادیخواهان بودند و همین روز در باغ شاه، ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان شیرازی را به حکم شاه، با طناب خفه کردند.

خبر قتل این دو تن در شهر منتشر شد و عده زیادی از آزادیخواهان به سفارت انگلیس پناه بردند. بیبیهانی و طباطبائی از تهران تبعید شدند.

ولی از آنجا که از طرف سفرای خارجه مقیم تهران، بوسیله وزیر خارجه، یادداشت اعتراض آمیز شدیدی راجع به قتل ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان، برای محمدعلی شاه فرستاده شد، شاه به توصیه دوستان روسی اثر دستور تشکیل دادگاهی در باغ شاه را صادر کرد که هر کسی را میخواستند از بین ببرند به حکم دادگاه باشد.

دادگاه به ریاست شاهزاده مؤیدالسلطنه و عضویت سید محسن صدرالاشرف (که بعد از شهریور ۱۳۲۰ نخست وزیر شد) و چند نفر دیگر تشکیل شد. سئوالات از دستگیر شدگان مربوط به ماجرای مجلس و مشروطه نبود و بخصوص می پرسیدند: بمبارا به شاه چه کسی انداخت یا تفنگ به مجاهدان چه کسی داده است یا فکرا اجتماع خانه اعضا ملک از چه کسی بوده است؟ در فاصله جلسات دادگاه، شب ها، بساط شکنجه برای گرفتن اقرار، برقرار بود.

در همین ایام، سلطان العلامی خراسانی مدیر روزنامه روح القدس را پس از شکنجه به انبار دولتی بردند و با طناب خفه کردند و در جا انداختند.

عکس العمل تبریز

کودتای محمدعلی شاه مردم شهرها را غافلگیر کرد. ولی خوشبختانه مشروطه خواهان تبریز غافلگیر نشدند و به همین جهت موفق شدند سرپا بایستند و در مقابل استبداد پاداری

کنند. وکلای تبریز، مخصوصا " تقی زاده و مستشار الدوله و حاجی میرزا ابراهیم آقا، با موکلین خود در تماس مستمر بودند و آنها را از وضع متاوضاع مطلع کرده بودند. مستبدین تبریز که از طرف علمای آن شهر رهبری می شدند،

" انجمن اسلامی " را که، زیر نظر سیدهاشم حاجی میرزا حسن مجتهد بود، مرکز تجمع قوای مسلح بود قرار داده بودند. با محمدعلی شاه در تماس بودند و دستوری گرفتند و قنصل روس از آنان حمایت می کرد. در برابر آنان، مشروطه خواهان که عده ای افشار مسلح در اختیار داشتند در اطراف انجمن ایالتی و مراکز ملی گرد آمده بودند، شهرتیریز به دو قسمت شده بود. شیمی از آن در تصرف مستبدین و قداره کتان و فننگی های آنان بود و نیم دیگر را آزادیخواهان داشتند.

محمدعلی شاه بعد از جسر شدن بر مشروطه خواهان و مجلس، موضوع را تلگرافی به میرهاشم اطلاع داد. در این تلگرام میخوانیم: " با کمال قدرت فتح کردم " ولی پیش از رسیدن این تلگراف، همان روز ۲ تیرماه که جنگ در تهران آغاز شد، در تبریز هم دولتتیریز و مستبدان جنگ را آغاز کردند و بر مجاهدان تاختند. مجاهدان در شهر سنگر گرفته و در مقابل آنان ایستادگی می نمودند. در بخشی باقرخان و در بخش دیگری ستارخان فرماندهی مجاهدان را برعهده داشتند.

اعلامیه ای از طرف سران مستبدین منتشر شد مبنی بر اینکه: کسانی که از مشروطه طلب ها و بابی ها و کفار بیزارند و میخواستند جان و مالشان در امان باشد باید یک بیرق سفید بالای سردخانه خود نصب کنند.

مردم تبریز سخت وحشت کردند و طرف چند ساعت با شش تنای یک چهارم شهر، بقیه برچم سفید بالا بردند.

جمعی از مشروطه خواهان نیز ترسیدند و سنگرها را خالی کردند، بخصوص اینکه قنصل روس به مشروطه خواهان پیغام می فرستاد که مقاومت در حکم خودکشی است و بهتر است تسلیم شوند و از طرف دیگر مجتهدان طرفدار استبداد علیه مشروطه خواهان اعلان جهاد دادند.

ولی ستارخان و باقرخان با شجاعتی کم نظیر به مقاومت ادامه دادند.

در همین ایام از تهران خبر رسید که شاه مخیرالسلطنه را از حکومت آذربایجان عزل کرده و عین الدوله، دشمن قدیمی مشروطیت را به جای او منصوب کرده است. مخیرالسلطنه دیگر در تبریز نماند و عازم اروپا شد. روز ۲۲ تیرماه رحیم خان با سواران خود برای تقویت نیروی پسرش، که کاری از پیش نبرده بود وارد تبریز شد. از سوی دیگر فوج ملایر که از تهران اعزام شده بود، به داخل شهر آمد. مردم از ترس تاراج به سر درخانه ها بیرق های سفید زدند و مجاهدان ناچار اینجا و آنجا پنهان شدند. از طرف جانشین حاکم تلگراف بیروزی به محمدعلی شاه مخابره شد.

ولی در این میان ستارخان با دسته کوچکی از همراهان خود در کوی امیرخیز ایستادگی می کرد.

روز ۲۴ تیرماه بار دیگر دولتتیریز به کوی امیرخیز و سنگرهای ستارخان تاختند ولی نتیجه ای نگرفتند. روز بعد قنصل روس به دیدن ستارخان رفت و پیشنها کرد که بیرقی از قنصلگری بفرستد که او بر سر درخانه خود بزند تا زیر حمایت دولت روس، از گزند مومن بماند. ستارخان جواب داد: " جناب قنصل، من میخواهم هفت دولت زیر بیرق ایران بیاید، من زیر بیرق بیگانه نمی روم "

و از روز بعد، در حالیکه به کمک مجاهدان خود که از بیست نفر هم کمتر نبودند، به پاشین آوردن بیرق های سفیدی که مردم از ترس بر سر درخانه ها افراشته بودند، دست زد و این اقدام منهورانه او باعث میدواری و دلگرمی مردم و حرکت آنان شد و مجاهدانی که از ترس پنهان شده بودند دوباره تفنگ ها را برداشته و آماده جنگ شدند. جنگ همچنان ادامه یافت و چون مجاهدان اطلاع یافتند که محمدعلی شاه در کار تجهیز لشکری بزرگ برای اعزام به تبریز است، به سازماندهی نیروها پرداختند. انجمن ایالتی را با اعضا تازه ای دوباره برپا کردند.

اواخر مرداد، عین الدوله که به حکومت آذربایجان منصوب شده بود، رسید و چون در انتظار رسیدن نیروهای اعزام شده از تهران بود، در آغاز کار با واسطه، به مذاکره با سران آزادیخواهان پرداخت و به آنها پیشنهاد کرد که اسلحه را زمین بگذارند و از شاه بپوزش بطلبند، در مقابل او قول میدهد که مشروطه را از نو برای مردم از شاه بگیرد که البته نتیجه ای نگرفت.

بقیه از صفحہ

تصحیح

در شماره گذشته، در مقاله " مروری در تاریخ مشروطیت ایران "، اشتباه " محمدعلی شاه برادر ظل السلطان معرفی شده، در حالیکه برادر زاده او بوده است. بدینوسیله تصحیح میشود.



بقیه از صفحه ۵

مروری در تاریخ

انقلاب مشروطیت ایران

در این ایام دسته‌های سواره و پیاده و توپخانه، از جمله سپاهی به سرکردگی محمدولی خان تنکابنی (سپه‌سوار اعظم) از تهران رسیده بود و نیروی بزرگ‌سی برای دولتیان فراهم می‌شد، ولی در این زمان مشروطه‌خواهان هم نیرومندتر شده بودند و از ایران قفقاز و استانبول نیز به آنها کمک می‌شد.

علمای به‌گانه نجف نیز که بعد از توب بستن مجلس تلگراف‌هایی به پشتیبانی از مشروطه به تهران مخابره کرده بودند، در این موقع فتوی دادند که حمله به تبریز بمنزله جنگ با امام زمان است.

در این میان سپاهیان ماکو مرکب از سه هزار نفر همراه با پنج عراده توپ به تبریز حمله برد ولی از مجاهدان شکست سختی خورده و فرار کردند.

پس از این پیروزی مجاهدان، سپه‌دار اعظم تلگرافی به محمدعلی شاه فرستاد و او را اندرز داد که مجلس را باز کند ولی شاه پاسخ تنیدی فرستاد و تاء کید کرد: "همان است که گفته‌ام تا این اشرار تشبیه نشوند و پدرشان سوخته نشود، دست بردار نیستم."

در همین ایام بود که سپه‌دار از هواداری دولت منصرف شد و با افراد خود از تبریز به تنکابین رفت. ولی جنگ در تبریز ادامه یافت.

طومار سازی علیه مشروطه

محمدعلی شاه برای بستن زبان دولت‌های اروپائی، وانمود کرد که با مشروطه مخالف نیست و تنها مجلس را بسته است که پس از سه ماه دوباره باز خواهد شد. ولی وقتی سه ماه پایان یافت، افتتاح مجلس را به دو ماه دیگر موکول کرد، چون مهلت دو ماهه هم روبرو پایان می‌رفت در ۱۶ آبان جماعتی از متنفذین تهران رأی به مجلسی در باغشاه دعوت کرد و گفت که چون موعد نزدیک است باید نمایندگان برای مجلس انتخاب شوند. طبق قرار و مسدود قبلی، شیخ فضل الله نوری و دیگران اعتراض کردند که مشروطه با "شریعت" سازگار نیست و تلگراف‌های فراوانی را که به‌اشاره شیخ، از شهرها در مخالفت با مشروطه مخابره شده بود، نشان دادند. نتیجه اینکه طومار بزرگی به‌عنوان عریضه به‌شاه نوشته شد که از مشروطه چشم‌پوشد و همه حاضران آنرا امضاء و مهر کردند.

روز ۲۸ آبان دوباره مردم را به اجتماع دیگری این بار با حضور محمدعلی شاه، دعوت کردند و طومار دیگری به‌عنوان عریضه به محمدعلی شاه تهیه کردند که شاه بالای آن جواب بنویسد و آنرا چاپ و منتشر کنند.

شاه بالای این طومار نوشت که به تقاضای قاطبه مردم از خیال گنا پیش مجلس کاملاً منصرف شده است. ولی بفکر افتاد که جمعیتی از درباریان و اعیان را با نام "مجلس شورای کبرای دولتی" برای گفتگو در کارهای دولتی جانشین مجلس شورای ملی سازد و به این منظور پنجاه نفر را به انتخاب شاه، به‌عنوان عضویت این مجلس دعوت کردند که هفته‌ای دو روز جلسه تشکیل دهند.

اما در این ایام، مقاومت تبریزی‌ها در برابر قشون شاه و پیروزی‌های مجاهدان آذربایجان که موجب بهم خوردن انجمن اسلامی و فرار جمعی از سرکردگان محله دوجی به تهران شده بود، مردم تهران را به حرکت در آورده و با همه سخت‌گیری‌ها مردم مشروطه خواهی نشان می‌دادند و از محمدعلی شاه و شیخ فضل الله علینابا بدگویی می‌کردند. در روز ۱۹ دی جوانی به‌نام کریم دواتگر به قصد کشتن شیخ گل‌وله‌ای به نزد که تنها او را مجروح کرد.

انقلاب گیلان

در این اوقات مشروطه‌خواهان گیلان کمیته "ستار" را تشکیل داده و به کمک انقلابیون حزب سوسیال دمکرات قفقاز در کار تدارک اسلحه بودند و یفرم خان ارمنی که باره‌سای کمیته ستار هم پیمان شده بود موفق شده در زمان کوتاهی یک گروه از جوانان انقلابی و آزادیخواه ارمنی را برای کمک به انقلاب آماده کند. اعضا کمیته ستار با محمدولی خان سپه‌دار که در بازگشت از تبریز، اردوی مسلحی در تنکابین تشکیل داده بود مذاکراتی کردند و او راضی شد که پس از انقلاب رشت، به‌انجا بیاید و فرماندهی نیروی انقلاب را در دست بگیرد.

در تاریخ ۱۹ بهمن ۱۲۸۷ انقلابیون با تدارک قبلی، سردار افخم، حاکم، را کشتند و شهر را به تصرف آوردند. سه روز بعد، سپه‌دار با تفاق جمعی از افراد مسلح وارد رشت شد. پس از آن تمام گیلان به تصرف آزادیخواهان درآمد. بلافاصله انجمن ایالتی، طبق قانون اساسی تشکیل شد. این انجمن طی اعلامیه‌ای که رونوشت آنرا برای سفیرای خارجی مقیم تهران فرستاد، اظهار میکرد که نزاعی با شاه ندارد و منظور استقرار مجدد حکومت ملی است.

صدای انقلاب رشت در تمام ایران و کشورهای آزاد جهان طنین انداز شد و پیش از همه آزادیخواهان تبریز راهی باقون استبداد دست به گریبان بودند، امیدوار کردند. تلگراف‌های مهیجی از طرف ستارخان و انجمن تبریز به سپه‌دار و سران انقلاب گیلان مخابره شد و در تهران مشروطه‌خواهانی که در سفارت عثمانی و حضرت عبدالعظیم و سفارت انگلیس متحمن شده بودند این خبر را جشن گرفتند.

محمدعلی شاه برای سرکوبی انقلاب رشت به سرعت یک قشون پانصد نفری مرکب از قزاق و سرباز به قزوین فرستاد و کمی بعد این اردو را با اعزام یک فوج قزاق و شش عراده توپ و چند توپ کوهستانی تثویت کرد.

از طرف دیگر از روسای ایلات شاسون و خوانین اردبیل خواست که آنچه می‌توانند، سوار پیاده زیر فرمان رشید الممالک بگذارند. و به رشید الممالک کمک کرده که پس از تکمیل اردو از راه ساحل دریا بطرف رشت سرازیر شود و با همکاری اردوی قزوین از دو طرف رشت را محاصره و تصرف کنند.

انقلابیون پس از اطلاع از ورود قشون دولتی به قزوین دانستند که شاه سرچنگ دارد، لذا با اشکالات بسیاری که، بخصوص از فقدان سرمایه، داشتند، اردوئی مرکب از دوهزار و پانصد مجاهد مجهز به اسلحه جدید و چند عراده توپ تشکیل دادند. افراد را به چند گروه پانصد نفری... که هر یک تحت ریاست یکی از رهبران انقلاب قرار گرفت - تقسیم کردند. کلیه روسای گروهها تحت ریاست عالی سپه‌دار بودند.

اردوی دولتی از قزوین ۳۰ کیلومتر بطرف رشت پیشروی کرد، ولی چون در همین وقت خبر رسید که رشید الممالک در شاهی دریا از مجاهدان شکست خورده منهزم شده است، این اردو نیز به قزوین عقب‌نشینی کرد.

پس از این عقب‌نشینی قشون شاه، سران ملیون مصلحت دیدند که به طرف تهران حرکت کنند.

از طرف دیگر اصفهان در نیمه دیماه به تصرف افراد ایل بختیاری و مشروطه‌خواهان اصفهان درآمد و ممام السلطنه بختیاری بلافاصله انتخاب انجمن ایالتی را بر طبق قانون اساسی شروع کرد که موم افشارد مالچی را برگزیدند.

بعد از انقلاب اصفهان جمعی از آزادیخواهان تهران با وجود موانعی که در راهها بود به اصفهان رفتند و به ممام السلطنه و سردار اسعد - که به تشویق آزادیخواهان مهاجر از پاریس برگشته بود - اطمینان دادند که قاطبه مردم تهران طرفدار مشروطه و دشمن محمدعلی شاه هستند و کمیته‌های سری برای مبارزه با دستگاه استبداد تشکیل شده است.

قشون روس در تبریز

در فروردین ماه ۱۲۸۸ در تبریز جنگ‌های سختی درگیر بود و دولتیان راه آذوقه به شهر را بسته بودند. سفیران روس و انگلیس در تهران با محمدعلی شاه گفتگو کردند که در تبریز شش روز آتش‌بس اعلام شود که مقدار آذوقه به شهر برسد و در این مدت دو سفیر بتوانند برای پایان کشمکش اقدامی بکنند و متعهد شدند که مشروطه‌خواهان را راضی به این آتش‌بس کنند. سپس به قتل‌های خود در تبریز دستور دادند که با انجمن ایالتی در این باب گفتگو کنند. مجاهدان پذیرفتند ولی شاه با آنکه گفته به عین الدوله دستور داده است خواروبار را به شهر راه بدهند، در تبریز اثری دیده نشد و راه بسته ماند. در نتیجه دولت‌های روس و انگلیس از او نومید گردیدند و با رضایت انگلیس، روز ۶ اردیبهشت قشون روس، مرکب از سه فوج سرباز و چهار فوج قزاق - مجهز به توپخانه، از ایل جلفا گذشت و بطرف تبریز حرکت کرد.

همان روز قنصل انگلیس نامه‌ای به انجمن نوشت که چون دولت ایران از بازگردن راه خودداری می‌کند، دولت‌های روس و انگلیس تصمیم گرفته‌اند که خود را باز کنند.

این خبر چون ماهی به آغوی سرباز آزادیخواهان فرود آمد، از قنصل خواستند که از دولت خود، از طرف آنان، بخواهد

که اقدامی نکند تا مشروطه‌خواهان خودشان بسا محمدعلی شاه کنار بیایند و راه باز شود.

همان موقع اعضای انجمن ایالتی به تلگرافخانه کمیاب‌سازی رفتند و تلگرافی به محمدعلی شاه مخابره کردند که: "شاه بجای پدر و ملت بجای فرزند است. اگر رنجشی میان پدر و فرزند پیش آید نباید همسایگان یا به میان بگذارند ما از آنچه می‌خواستیم می‌گذریم و شهر را به اعلیحضرت می‌سپریم. هر رفتاری که می‌خواهند ما بکنند اما دستوردهند راه آذوقه باز شود که جانی برای ورود سپاه روس به خاک ایران نباشد."

ستارخان می‌گفت که آماده است از ایران بیرون رود که قشون روس خاک وطن را لگدکوب نکند.

و این در حالی بود که نیروهای مجاهدین از هر وقت توانا تر بودند ولی عشق و علاقه‌شان به وطن آنها را به این حد از خودگذشتگی رسانده بود.

محمدعلی شاه به عین الدوله دستور داد که راه آذوقه را باز کند. اما قشون روس به تبریز وارد شد و آرزوهای مردم تبریز پس از یازده ماه جنگ پرمیمیبت برپا در نرفت. ولی قیام مردانه آنان ملت ایران را نشان داد و دوباره انقلاب گیلان و اصفهان که در شرایط موجب سرنگونی شاه مستبد شد، متجسس گردید.

جمعی از سران آزادیخواهان، از جمله ستارخان و باقرخان که از طرف روس‌ها در خطر بودند، با صراحت انجمن ایالتی در قنصلگری عثمانی متحمن شدند.

عقب‌نشینی شاه

محمدعلی شاه که در این موقع سعدالدوله را به ریاست وزراء منصوب کرده بود، بر اثر انقلاب‌های مختلف در کشور و حرکت اردوی انقلابی گیلان بطرف تهران و قیام ایل بختیاری و اشغال اصفهان و نهضت عموم شهرها به نفع مشروطیت، اجباراً "درفته‌اول اردیبهشت ماه اعلامیه‌ای صادر کرد و به سفیرای خارجه قول صریح داد که پس از خارج شدن متحمنین تهران، از سفارت عثمانی و حضرت عبدالعظیم بر طبق قانون اساسی مجلس شورای ملی را مفتوح و مشروطیت را با همان کیفیت در ایران برقرار می‌کند.

پس از انتشار فرمان افتتاح مجلس، نمایندگان سفارت روس به اصفهان و قزوین رفتند. سردار اسعد و سپه‌دار را ملاقات کردند و بنام دولت‌های مبتوعه خود به آنها اندرز دادند که چون شاه قبول کرده مجلس با همسان شرایط و مقررات قانون اساسی باز شود، بهتر است ملیون منتظر افتتاح مجلس بشوند. آنها جواب دادند ما با کسی جنگ نداریم و جزاعاده مشروطیت چیزی نمی‌خواهیم. به تهران میرویم ناظر افتتاح مجلس باشیم. اگر محمدعلی شاه به وعده خود عمل کند، ما پس از افتتاح مجلس اسلحه را کنار گذاشته به شهرهای خودمان می‌گردیم.

در این موقع خبر رسید که تنگنادران نیروی دریائی انگلیس در بوشهر پیاده شده‌اند.

محمدعلی شاه در تاریخ ۱۴ اردیبهشت فرمان انتخابات را صادر کرد که روز ۲۸ تیرماه انجام گیرد و متعاقب آن دستخطی بیرون داد که همان قانون اساسی و متمم آن دقیقاً مورد عمل خواهد بود.

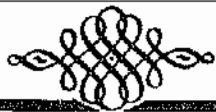
ولی سپه‌دار و نیروهای ملیون گیلان همان روز به قزوین رسیدند و شهر را پس از یک جنگ بیست و چهار روزه تصرف کردند.

روز ۳۱ اردیبهشت سردار اسعد بختیاری با هزار سوار به طرف تهران حرکت کرد.

در این موقع روس‌ها، سربازان زیادی وارد گیلان کرده و به محمدعلی شاه اطلاع داده بودند که اگر بخواهند حرکت ملیون به تهران را عقب بیندازد، قشون روس به زودی خود را به قزوین می‌رسانند و از حرکت آنان به تهران جلوگیری می‌کند.

سپه‌دار بعد از صدور فرمان افتتاح مجلس از طرف شاه در رفتن به تهران دودل بود ولی حرکت سردار اسعد از اصفهان - تلگراف‌هایی که از انجمن سعادت اسلامبول و مهاجرین مقیم اروپا رسید و همچنین اصرار میرزا محمد علی خان شریعت‌ویفرم خان ارمنی، او را مضمم به حرکت به طرف تهران کرد.

وقتی سردار اسعد و اردوی بختیاری به قم رسید، قنصل‌های روس و انگلیس از اصفهان خود را به قنصل رساندند و به او اندرز آمیخته به تهدید، دادند که از رفتن به تهران و جنگ با شاه خودداری کند و لایحه جواب داد که با شاه سرچنگ ندارد و به تهران می‌رسد و او را به وفای به عهد و اعاده مشروطه وادارد.



بقیه از صفحه ۱

آئین میتراگرایی

هوشیار آفریدگان مزداران نگهبانی می کنند . اهورا مزدا ده هزار دیده ز برای نگریستن به او رزانی داشت از نیروی این دیدگان است که او کسی را که پیمان ننکند بنگردد و از برتو این دیدگان است که هرگز فریخته نشود . کسی است که ده هزار پاسبان دارد و به هر چیز آگاه است - مهرپس از فرورفتن خورشید دو کرانه این زمین فراخ را بپیمایند و آنچه در میان زمین و آسمان است بنگرد - مهرپلی است گشاده زبان و نیکویا لا با هزار گوش و ده هزار چشم بسا ائی برج بلند بی خواب ایستاده پاسبان مردم است - مهرپا زینت های زرین خویش از فراز کوه زیبا سرسبز جهان و خان و مان های ایران تیان را می نگرد - گمشگان او برزبرکوه های سربرکشیده در برج های بلند ایستاده مانند دیده بانان به سوی پیمان شکنان نگرانند ، بویژه بدکسانی دیده دوزنند که دروغ گویند و به کسائی یاوری دهند که با پیمان شکنان بستیزند و دروغ پرستان را ناپاک بکنند .

مهر موکل بردوستی و نیکخواهی بین جهانیان :

کسی که دست به دعا و نیایش بلند می کند از مهر می خواهد که آئین مزدیسنا را پیروزمند گرداند و بیوند محبت و حسن نیت را میان مردمان استوار کند وی بر طرفین پیوندها نام می گذارد و برای هر جفت درجه مخصوصی از حسن رابطه به عدد به شکل تصاعدی قائل می شود که از رقم ۲۵ شروع و به رقم ۱۰/۰۰۰ ختم می شود به این ترتیب : بین سران کوی و برزن و شیرها (۲۵) - بین مردمان نیکو سرشت (۳۰) - بین بزرگان کشور (۴۵) - بین پاگان جهان (۵۰) - بین زن و شوهر (۶۰) - بین شاگرد و استاد (۷۰) - بین دونو آموز علوم دینی (۸۰) - بین خدمتگزاران اهورا مزدا (۹۰) - بین برادر و خواهر (۱۰۰) - بین پدر و پسر (۱۰۰۰) بین استنان و استاندار (۱۰/۰۰۰) (۲)

سازوبرگ و تجویزات مهر :

برای آنکه این ایزد از عهده پاسبانی و نگهبانی خود بخوبی بر آید اهورا مزدا به او هزار گوش و ده هزار چشم داده و هزار دیده بان به خدمت وی گماشت - مهرمانند - دلیران جنگا و ایران از سر تا پا غرق آهن و پولاد بویژه با گردونه مهر که در آن ابزارهای جنگی انباشته شده در سپهر حرکت است . گردونه مهر با چهار اسب سفید چست و چالاک از مشرق بسوی مغرب در تکاپو است - مهر که از پیروزی اهورا مزدا بهره و راست در یک گردونه بلند چرخ مینوی نشسته آن گردونه را فرشته توانگری بلند مرتبت می گرداند - مهر با گوزی صدگرمه و صد تینه که از زرخست ساخته شده بدان را برافکند - مهر سپر سیمین بدوش انداخته و زره زرین در بر کرده و تازیانه برگرفته در گردش است - راهی که مهر می پیماید همواره روشن است - گردونه مهر را چهار اسب سفید یک رنگ جاودانی که از آبشخور مینوی خورشید یابند می کنند سه های آنها از زوسیم پوشیده است بویغ و لگام و ستام آنها از فلز گرانبها است - مهر به گردونه اش اسبهای سفید بسته شده و با چرخ های زرین کشیده می شود - در گردونه مهر هزار کمان خوب ساخته شده نهاده و بسیاری از این کمانها به سه زه گوزن آراسته است آنچنان خوب ساخته شده که به تندی نیروی اندیشه پران و به تندی نیروی اندیشه بسوی نایکاران روان گردد - هزار تیر به بر کس در نشانده با ناک و زرین و با سونارهای از استخوان ساخته شده - هزار تیر تینه تیز ، هزار تیر زرین با دوتینه فولادین ،

بقیه از صفحه ۲

امام و تلخی واقعیتها

اما می که با چنان نخوت فرعون ، دست ها را برای بوسه و پایاها برای سجده ی چاکران شریعت پناه خود پیش می آورد و در برابر آن چالپوسی های کریه و شرم آور ، از عمق نگاهش شعله های اشتیاق سرمی کشید ، زیر تا شیر چه جادو و چه داروئی دیگر تملق در مذاق او مزه نمی کند و چه پیش آمده است که فرمان می دهد :

" عکس های مرا بر دارید و اگر کسی از شما سؤال کرد بگوئید فلانی گفته است "

هیچ واقعه ای بر " تولد دوباره ی امام " و همسوط ارواح

هزار خنجر دوسره ، هزار کرز آهنین در گردونه مهر نهاده شده که به تندی نیروی اندیشه بسوی نایکاران و بییمان شکنان روان گردد .

حاجی و مشکل گشای دلیران و پاکان و وفاداران :

آن ایزد مینوی و بخشنده فروشکوه به همه مرزوبوم در آید و به آنان که پاک نهادند و دین آگاهند پیروزی دهد - جنگاوران ایران در پهنه کارزار از او پیروزی درخواست کنند ، او است پشت و پناه دلیران راست کردار - پیروزی را از آن کس دانند که با منش نیک و دل پاک به او نماز برسد - مهر به کشورهای ایران خان و مان بد آراستش و آسایش بخشد - مهر به کسی که پیمان شکنند اسپه ای تند رودد - جنگاوران سوار بر اسب های خویش به او درود فرستند و یاوری او را خواستار شوند - کس که به او قسم رفته اگر به مهر گله کند یا نک گله اش تا به ستارگان زبری رسد و به گرداگرد زمین پیچد و هفت کشور گیتی را فرا گیرد - مهر است که گله ورمه بخشد و شهر یاری بخشد و فرزند نیکی بخشد و زندگی خوش و رستگاری بخشد و بیخایش هستی بخشد - در میان چالاکان چالاک ترین ، در میان وفاداران وفادارترین ، در میان دلیران دلیرترین ، در میان زبان آوران زبان آورترین ، در میان گشای دهندگان گشای دهندترین است - به کسی که مهر توانا و از همه چیز آگاه و فریفته نشدنی و داورنده ده هزار پاسبان روی کننده و نیزه و تیر دشمن کار ساز نگردد کسی که دروغ نگفته و پیمان شکنسته مهر او را از تنگنا برهانند و از گزند برکنار دارند - مهر توانا است که مردمان را بی نیاز سازد .

رفتار مهر با دشمنان دین و مرزوبوم و پاکان و دروغ گویان :

مهر بدکشان را از پیش ، رشن فرشته دادگستری آنها سرا از پی بهراس افکند - سرش پاک به همراهی فرشتگان دیگر رده های دشمن را از هم بپاشد پس آنگاه مهر آنها را به خاک اندر افکند ، پنجاه ها ، صد ها ، صد هزار ها ، هزار ها ، ده هزار ها ، صد هزار ها حذر اهرها .

مهر در صف سپاه دشمن دست پیمان شکنان را از پیش بپندد چشما و آنرا نابینا و گوشها ایشان را ناشنوا کند و پاهای آنان را از پایداری براندازد - اگر مرد فریفتار و بد کرداری از پی کارزار به میدان در آید مهر چست و چالاک گردونه تندروی خویش به تنگنا بود آورد و سرش پاک و توانا و بیک ایزدی آن نابکار را خواه در صف جنگ خواه در مبارزه تن به تن از پا در آورند - هیچ سنگ را از خرد و بزرگ با رای آن نیست که مهر با دروغ بفریبد - مهر بیم و هراس به دل دروغ گویان بیفکند و زور از زبان و نیرو از پای های آنان دوریدارد و از چشم های آنان بینا کنی و از گوشهای آنان شنوائی برپا یابد - مهر است که سرزور بوم دشمن را از راه راست بی بهره کند و فرشته ایزدی از آن برگردد ، مهر بیکار را انگیزد و در جنگ پایدار ی بخشد و رده سپاه دشمن از هم بپاشد - رزم آوران آنرا برانکنده و پیریشان کند - دل لشکر خونخوار را بلرزاند - کاشانه و دودمان سهمگین دروغ پرستان و بییمان شکنان براندازد - مهر سرهای کسائی را که دروغ گفتند و پیمان شکنند از کالبد آنان جدا کرده چون گوی پرتاب کند - مهر آزرده و خمگین دروغ گویان را براندازد و دودمان و دیه و کشور آنها را تباہ و ویران سازد - مهر به دست های بلند خویش پیمان شکن را گرفتار کند گرچه او درخا ورهند باشد ، او را براندازد گرچه دریا ختر باشد با دردهنه رود ارتگ با در سرگز زمین بسیرد .

عجز دشمن در برابر مهر :

کسائی که مهر را از نایکاری خویش ناخشنود کنند هنگام کارزار تیرهای به پرتاب آراسته آنها هر چند آرزو کمان خوب کشیده شود و تندو چست پرواز گیرد به نشان نرسد و

نیزه های سرتیز آنان با دسته بلند هر چند که از نیروی با زوان خوب انداخته شود به نشان نرسد . سنگ های فلاخن آنان که با زور پهنه ها شده به آماجگاه فرود نیاید شمیرهای آخته آنان برهما وردان نرسد . گرزهای خوب پرتاب شده برهما وردان فرود نیاید ، اسب های بییمان شکنان زیر بار سوار خویش خیره سری کنند از جای کام بیرون نگذارند و اگر بگذارند چندان پیش نروند ، نیزه ای که دشمن بدگوی به مهر به سوی هما وارد خود پرتاب کند به عقب برگردد ، نیزه دشمن زشت گفتار هر چند خوب پرتاب شود به هما وارد نرسد و اگر برسد زبان نیاید و در فرشته با آن نیوزد را برگرداند .

دعا و نیایش خطاب به مهر :

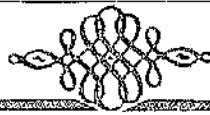
مهر را می ستائیم که برگردونه اثر سوار رود حرکت است - مهر را می ستائیم که در راه روشن درگردش است - مهر را که از گفتار راستین برخوردار است می ستائیم - ای مهر دلورازتو خواستاریم که ما را توانگر و تیر و پیروز و زورستگار و از بخشا پیش راستی برخوردار و توانا میرد و از دانش و آگاه و هشیما سازی تا ما تا دو خرم به همه هما وردان دست یابیم و بدخواهان را شکست دهیم و دشمنان و نایکاران را براندازیم - بشود که تو ای مهر به اسب های مانیر و بیخشی و ما را تند دست بداری تادشمنان را از دور خوانیم دید و آسپانان را از خود راندن و بدخواهان را به یک زش دره سم شکست - بشود در آن روزی که از تازیانه دشمنان آوا برخیزد و از زمینی اسب ها خروش بر آید و از زه کمان هسا تیرهای تیز بدرود اهورا مزدا و مهر به یاری ما آید و ما هما وردان بداندیش را شکست دهیم .

بطوری که در بالا گفته شد یشت سیزدهم ضمن اشاره به تجدید ظهور میترا در دوران یشتها نقش جدیدی برای او قائل شد به این معنی که او را همدوش زرتشت و در حقیقت مجری نقش او معرفی کرد و حال آنکه در گاتاها اثری از همبستگی زرتشت با میترا وجود نداشت . اکنون با دقت در مضامین یشت دهم نقش جدید میترا آشکار می شود و معلوم می گردد که وظایفی که در دوره باستانی متعلق به ساردیفاز خدا یا نودر زمان زرتشت متعلق به شخص او داشت اینک منتقل به مهر شده است . مهر در عین حال هم قامن نظام عالم است هم موکل بر امور جنگی هم بارور کننده زمین . اکنون با توجه به اینکه مهر یشت نقش مهر را با یک چنین جامعیت وصف می کند و نامی از زرتشت نمی برد می گوید اهورا مزدا او را همانند خود درخور ستایش آفرید (قطعه ۱) و جایگاهش را خود در بالای کوه قرار داد (قطعه ۵۱) و تصریح می کند که جنگاوران هنگام طلب یاری از جفت اهورا مزدا و مهر باید می کنند (قطعه ۱۱۴) این سؤال پیش می آید که از این پس رابطه کیش مهر با کیش زرتشتی چیست و آیا این عبارت یشت سیزدهم که " از این پس " (یعنی بعد از ظهور زرتشت با چهره آسمانی) " میترا ... بر همه کشورهای حکومت و سرکشی ها را دفع می کند " تحقق نیافته است و به عبارت دیگر آیا بهر صورت جانشین زرتشت جلوه نمی کند؟ این سؤال از جانب محققان مطرح شده است . از جمله دکتر وحیدی در کتاب " لغزش های در شناخت کیش زرتشت " می گوید : " یکی از پیچیدگی های کیش زرتشتی آمیختگی این کیش است با کیش مهری و پیچیدگی اینست که آیا کیش زرتشتی جدا از کیش مهر است و یا با آن آمیخته است " اما از توضیحی که نام برده می دهد جواب مریخی بسته این سؤال استنباط نمی شود . ظاهرا " مفسران دیگسر (که نگارنده دسترس به آثار آنها ندارد) چنین نتیجه گرفته اند که کیش مهری را با جدا زرتشتی جدا دانست اما در مسلم اینست که دین زرتشتی مهر را در ردیف ایزدان یا فرشتگان بشمار می آورد .

(دنباله مطلب در شماره آینده)

بغض گرفته حالی می کنند که هر چه می کنند از همی - " زجاجه پیشانی بلند است " که نورالله را به باز می تابد . می بیند چه حسابی روی دست خورده است . خمینی همان خمینی است ، هم او که به القاب و اسباب علوی و داد و دی و سلیمانی ، روح پرواز میکرد و دلش غنچ میزد . اما چه کند که مخلوق او عین فلاکت و پلیدی از آب در آمد . چه کند که جوع جهانخواهی و امیرا طوری سربه نکست و ادبار کشید پس چه کند اگر دست و پائی نژد تا صبحی نامطمئن بشامی تا مطمئن تر دوخته شود . خمینی همان خمینی است ، اما خمینیسیم در لجنزار غرق می شود .

فرشتگان در جلد دیوی که تنها از خون و مرگ غمناک می گیرد ، گواهی نمی دهد . خمینی همان خمینی - با همان قالب و با همان روح شیطانی است . معجزه ای روی نداده است . اما بی بهره از زندگی هم نیست ، گرچه در آن پناهگاه استوار و بر حفاظ چندانکه باید از حال و روز مردم آگاه نیست ولی طوفان انزجار آنقدر تند و سهمگین است که دیوارها را میلرزاند ، و به جبر پیدارش می کند ، می بیند که مریدان سینه چاک چگونه با نقش دلربای تملق ، نگاه ملت بسته آمده را بسوی کاشون تیره بختی ها و مصیبت ها سوق داده اند . می بیند که " یاران " چهره ناه ، به این انبوه مردم خمیگین و



مروری در تاریخ

انقلاب مشروطیت ایران

محمدعلی شاه امیرمفخم بختیاری را با اردوئی از بختیاری ها به مقابله با سردار اسعد مامور کرد. امیرمفخم در ارتفاعات حسن آباد موضع گرفت و توپخانه‌های متعددی مستقر کرد.

سردار اسعدکوشید که امیرمفخم را از جنگ و جدال منصرف کند ولی گفتگوها پیش پا او حاصلی نداد. در نتیجه برای اینکه با اردوی امیرمفخم برخورد نکند، به ریاط کریم رفت که دو اردو، یعنی اردوی بختیاری و اردوی ملیون کیلان، به هم ملحق شوند و متفقاً "از راه شمال به طرف تهران بروند. اردوی سردار اسعد عاقبت به طرف اردوی سپهدار که پس از جنگ های پیروزمانده ای با قوای دولتی در کرج و علیشاه عوض، به نزدیکی تهران رسید. بودند، ملحق شد. روز ۳ تیرماه پیشروی به طرف تهران را دنبال کردند. امیرمفخم بختیاری با اردوی خود به مقابله مجاهدان شتافت. چون زدو خورد بطلان انجامید و بیم آن می رفت که محمدعلی شاه مواضع دفاعی تهران را بیشتر تقویت کند، سرداران ملی شبانه اردوی دولتی را دور زدند.

دروازه های تهران به توپ مجهز شده بودند و نیروهای دولتی همه راههایی را که حدس میزدند قوای ملیون از آنجا به تهران حمله کنند سنگربندی کرده بودند.

در این میان سفارتخانه های انگلیس و روس بختیاری با زدا شدن ملیون از ورود به تهران در تلاش بودند. ضمناً "محمدعلی شاه برای اینکه نیروهای ملیون نتوانند پایتخت را تصرف کنند، با هفت هزار قشون مجهز و توپخانه سنگین و هزاران الواط و اراذل شهر، تهران را به دستحکمی مبدل کرده بود.

فتح تهران

عاقبت نیروهای ملی روز ۲۲ تیرماه ۱۲۸۸ دروازه بهجت آباد را گشودند و از آن طریق وارد تهران شدند. بهارستان و محلات شمالی را تصرف کردند و چون عمارت بهارستان ویران بود و اطاق ها دروینجره نداشت مسجد سپهسالار را مرکز ستاد خود قرار دادند. دولتیان کسبه سرباز خانه ها را درست داشتند همچنان مقاومت میکردند و محمدعلی شاه که به سلطنت آباد رفته بود، سه هزار سرباز و شانه عراده توپ آنجا متمرکز کرده و قصد مقاومت داشت.

جنگ زدو خورد در شهر سه روز ادامه یافت و روز ۲۵ تیرماه محمدعلی شاه به سفارت روس پناهنده شد و خود را تحت حمایت روسیه قرار داد. امیربها در جنگ و سایر درباریان نیز به او تاسی کردند.

پس از پناهنده شدن شاه به سفارت روس لیاخوف و قزاقان نیز، با شفاعت نماینده سفارت روس و انگلیس تا مین گرفته و تسلیم شدند. لیاخوف در مسجد سپهسالار شمشیر خود را تسلیم سرداران ملی کرد.

پرچم ملی بالای عمارت ویرانه مجلس شورای ملی و ساختمان های دولتی بالا رفت و شهریک پارچه شدی و شادمانی شد.

ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۲۶ تیرماه مجلس مهمی به نام "مجلس عالی" مرکب از حدود پانصد نفر، تشکیل شد. شرکت کنندگان در این مجلس وکلای دوره اول مجلس شورای ملی - سرداران قشون ملی - عده ای از وزیبران - شاهزادگان و اعیان و اشراف مشروطه خواه و تجار و اصناف بودند.

این مجلس در میان شادی و هلهله هزاران نفر، کسبه برای اطلاع از تصمیم آن اجتماع کرده بودند افتتاح شد. پس از ایراد چند خطابه، چون اتخاذ تصمیم درسیک مجلس با تصد نقری ممکن نبود، کمپسونی برای تهیه لایحه خلق محمدعلی شاه تشکیل شد.

خلق شاه

روز بعد لایحه کمسیون بشرح زیر در مجلس عالی در میان طوفانی از احساسات تمویب شد:

"چون احوال و اوضاع حاضره مملکت ایران معین و مسلم نبود که اعاده نظم و امنیت و استقرار حقوق و اطمینان

قلوب ملت بدون تغییر سلطنت مقدور نخواهد بود و پادشاه سابق انزجار طبایع را در حق خود بدرجه کمال یافته و در سفارت محترم دولت بیه روس به حمایت دولتمین فحیمتین انگلیس و روس پناهنده شده با لطیف شخص خود را از تخت و تاج ایران بی نصیب و مستعفی نموده علیهذا در غیاب مجلسین سنا و شورای ملی مجلس عالی فوق العاده بر حسب ضرورت فوری روز جمعه ۲۷ جمادی الاخر ۱۳۲۷ در شهبران در عمارت بهارستان تشکیل یافت و اعلیحضرت قویشوکت اقدس سلطان احمد میرزا ولیعهد دولت علیه را به سمت شاهنشاهی ایران منصوب و نیابت سلطنت را عاجلتما بعهده حضرت مستطاب اشرف عبدالملک تفویض نمود که بعد از تشکیل پارلمان بنا به ماده ۲۸ قانون اساسی در باب نیابت سلطنت موافق مقتضیات وقت قرار قطعی داده شود.

لایحه بلافاصله چاپ شد و به وسیله تلگراف به شهرستانها مخابره گردید و با اطلاع سفرای خارجه مقیم تهران رسید. ضمناً "مجلس عالی برای برقراری نظم و امنیت و رسیدگی به امور مملکتی سپهدار رشکابینی را به سمت وزیر جنگ و سردار اسعد بختیاری را به وزارت داخله منصوب کرد.

مجلس عالی خلق محمدعلی شاه را طی نامه ای به اطلاع او رسانید. دوروز بعد به دعوت مجلس عالی کلیه آزادیخواهان در آرمگاه شهدای راه آزادی، میرزا جهانگیرخان ملک المتکلمین و سایر شهبدا حضور یافتند و نسبت به آنها ادای احترام کردند.

همان روز برای تکمیل هیئت دولت اشخاص زیر، از طرف مجلس عالی به وزارت برگزیده شدند:

ناصرالملک، خارجه - مستوفی الممالک، مالییه - فرمانفرما، عدلیه - سردار منصور، پست و تلگراف - موشق الدوله، دربار - صنیع الدوله، معارف - ضمناً " یفخر خان ارمنی به ریاست نظمی کل (شهریانی) - صمام السلطنه به حکومت اصفهان - مخیر السلطنه به حکومت آذربایجان منصوب شدند.

در اینجا باید یادآوری کرد که عین الدوله - برخلاف اکثر رجال مستبد و درباریان فاسد که پس از فتح تهران در یکی از سفارتخانه های بیگانه پناهنده و متحصن شدند - با تفاق چند نفر از بستگان، پیاده، از میان گروه های مجاهدان مسلح گذشت و خود را به بهارستان رساند به تالاری که سرداران ملی و سران مشروطه جمع بودند وارد شد و اظهار داشت: من می توانستم برای حفظ جانم در یکی از سفارتخانه ها متحصن بشوم ولی این تنگ را قبول نکردم، آمده ام خود را تسلیم ملت نمایم. سرداران ملی او را با احترام پذیرفتند و تا زنده بگذردی به وی نرسید.

در این ایام ستارخان و باقرخان که در قسولگری عثمانی متحصن بودند، ضمن تلگرافی به سپهدار اعظم اطلاع دادند که روس ها به دولت عثمانی فشار آورده اند که آنها را از قسولگری اخراج و یا به اسلایبول اعزام نماید. سپهدار جواب داد که در صورت تمایل میتوانستند به تهران بیایند.

از طرفی چند نفر به نمایندگی از طرف مجلس عالی به سفارت روس رفتند و لایحه انتخاب سلطان احمد میرزا ولیعهد به سلطنت را، به او تقدیم کردند.

احمد میرزا که آن موقع طفل بود و نمی خواست از پدر و مادر جدا شود، اشک ریزان همراه نمایندگان مجلس عالی به سلطنت آباد رفت و از آنجا در جمعیت سران ملیون در میان استقبال مردم به کاخ سلطنتی وارد شد.

مجلس دوم

مجلس عالی بلافاصله به تدارک انتخابات مجلس شورایی ملی پرداخت.

در این روزها مفار الملک، حاکم تهران و آجودان باشی و صنیع حضرت در دادگاه انقلابی محاکمه و به اتهام ضرب و جرح و قتل ملیون به اعدام محکوم و به دار آویخته شدند. همچنین میرهاشم، که در تبریز مرتکب جنایات های بسیار شده بود محاکمه و اعدام شد.

از طرفی چون اداره امور مملکتی از طرف مجلس عالی که مرکب از نمایندگان نبود، مشکل می نمود، بنابراین پیشنهاد سرداران و رهبران ملی، تصمیم گرفته شد که مجلس عالی منحل شود و بجای آن یک هیئت مدیره، تا انتخاب مجلس شورای ملی زمامدار مملکت باشد. پیشنهاد به اتفاق آراء در مجلس عالی تمویب شد و یک هیئت مدیره ۱۲ نفری جانشین آن گردید:

سپهدار اعظم - سردار اسعد - صنیع الدوله - تقی زاده - و شوق الدوله - حکیم الملک - مستشار الدوله - سردار محیی - میرزا سلیمان خان - حاجی سید نصرالله تقوی -

حسینقلی خان نواب - میرزا محمدعلیخان تربیت، روز ۲۱ تیر شیخ فضل الله نوری دستگیر شد و پس از محاکمه در دادگاه انقلابی به اعدام محکوم و حکم در میدان توپخانه اجرا شد.

روز ۳۰ مرداد به تقاضای عبدالملک، نایب السلطنه، هیئت مدیره از اعضای مجلس عالی دعوت کرد که به انتخاب ولیعهد مبادرت کنند. مجلس عالی محمدحسن میرزا، برادر احمدشاه، را بر طبق اصول ۲۶ و ۳۷ متمم قانون اساسی به ولیعهدی انتخاب کرد.

محمدعلی شاه کوشش بسیار کرد که در ایران بماند ولی هیئت مدیره که ماندن او را در ایران موجب بیروفتن و فساد میدانست، زیر بار نرفت. عاقبت شاه مظلوم روز ۱۸ شهریور ۱۲۸۸، زیر نظارت نمایندگان روس و انگلیس، با تفاق چهل نفر اعضاء خانواده و همراهان خود از سفارت خارج شد و به روسیه - شهبان - عزیمت کرد.

عمارت بهارستان که در موقع بمباران مجلس ویران شده بود، زیر نظر آریاب کیخسرو و دست شیخ حسن معمار - که از مشروطه خواهان بنام بود و در جنگ سروزه نفاکاری بسیار کرده بود - تعمیر و آماده شد.

روز ۲۲ آبان ۱۲۸۸ مجلس دوم بوسیله سلطان احمدشاه افتتاح گردید. مجلس نسبت به شاه که از طرف نمایندگان ملت برگزیده و منصوب شده بود، ادای احترام کرد. نطق شاه به وسیله سپهدار اعظم خوانده شد و روز بعد اولین جلسه، مؤتمن الملک پیرنیا به ریاست انتخاب گردید.

مجلس عبدالملک نایب السلطنه موقت را به اکثریت قریب به اتفاق به نیابت سلطنت انتخاب کرد.

سپهدار روس را اسدما یل بودند که از کنار بیروشد، ولی مجلس نپذیرفت و سپهدار را به سمت ریاست دولت انتخاب کرد و وکابینه خود را به شرح زیر تشکیل داد:

سپهدار، رئیس الوزراء - وزیر جنگ - سردار اسعد، داخله، صنیع الدوله، معارف - و شوق الدوله، مالییه - مشیر الدوله، عدلیه - علا السلطنه، خارجه - سردار منصور پست و تلگراف - مستوفی الممالک دربار.

پایان سخن

از آنجا که ما - آغاز - پایان استبداد و فتنه و افتتاح مجلس دوم را تحت این مرور تاریخی قرار داده بودیم، سخن را در اینجا قطع می کنیم. ولی تذکراتی نکته ضروری است که آنچه در این مختصر نماند، در واقعیت با دگرگونی فهرست وار و ناقص از وقایع عمده بزرگترین جنبش ملی ایران است و حق مطلب بهیچوجه ادا نشده است. امید ما این بوده و هست که این یادآوری، شور و شوقی به دانستن در جوانان ایجاد کند و این شور و شوق آنان، اهل تخصص را به حرکتی در جهت تدوین یک تاریخ کامل و دقیق مشروطیت ایران - که فاقد آن هستیم - وادارد.

این واقعیتی تلخ است که مایک تاریخ مشروطیت ایران نماند. آنچه زیر این عنوان تا امروز منتشر شده است وقایع نگاری های ناقصی بوده و به وسیله کمالات انجام گرفته است که غالباً بدون صلاحیت تاریخ نویسی و فقط به ساقچه ذوق و علاقه خود دست به این کار زده اند. گذشته از این که آثارشان خالی از حجب و بنفش شخصی نیست، در سالیانی به چشمن مهمی اقدام کرده اند که مشروطیت نه تنها خریداری نداشت، بلکه مصلحت وقت، تخفیف و تحقیر آن را ایجاب می کرد.

بهر حال ما، امیدواریم در آینده موفق شویم، در حد امکان، طی مقالاتی، قهرمانان صاحب نام یا ناشناخته انقلاب مشروطیت ایران و خدمت ها و فداکاری های آنان را به نسل جوان معرفی کنیم.

منابع و ماخذ:

- ۱ - تاریخ مشروطه ایران - نوشته احمد کسروی
- ۲ - تاریخ بیداری ایرانیان - نوشته ناظم الاسلام کرمانی
- ۳ - ایدئولوژی نهفت مشروطیت ایران - فریدون آدمیت
- ۴ - حیات یحیی - حاجی میرزا یحیی دولت آبادی
- ۵ - خاطرات و خطرات - حاجی مخیر السلطنه هدایت
- ۶ - تاریخ استقرار مشروطیت در ایران (مجموعه اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان) - استخراج و تهیه حسن معاصر.
- ۷ - تاریخ مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده
- ۸ - شرح زندگی من، عبدالله مستوفی